



آنها برای دفاع از ستمگری های خود، رژیم را که بیشترین نسیب را به سفاکان تاریخ میبرد به وکیل مدافع صوری قربانیان خود تبدیل کردند و خود حتی از انتشار درخواست کمک به آنها خودداری نمودند..

مهمات " گم شده " غزه و میراثی به مراتب شوم تر

*ارتش های " دموکراسی " که با وعده آزادی و رهایی زنان به خاورمیانه لشکر کشیدند، حالا به مشاور سکسی روسای قبایل تبدیل شده اند که بعد از تصاحب دختران خردسال از شدت پیری قادر به " بهره برداری از کشتزارهای خود نیستند." . بقیه در صفحه 8

اظهارات تکان دهنده

رئیس سازمان اطلاعاتی آمریکا: فاجعه وال استریت به بزرگترین خطر تروریستی دامن زده است!

Chris Hedges. ترجمه هدایت سلطان زاده
بقیه در صفحه 11

* دیدگاه *

بحثی درباره ی مبانی دموکراسی مشارکتی (قسمت چهاردهم)

اسماعیل سپهر
بقیه در صفحه 15

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

۳۰ سال مقاومت مستمر نیمه ی دیگر
به مناسبت ۸ مارس ، روز جهانی زن
بقیه در صفحه 2

بازهم تحریف حقیقت، توسط اکثریت علی اکبرشالگونی

بقیه در صفحه 3

اعلامیه مجمع زنان در فوروم اجتماعی جهانی

درفوریه 2009 در بلم دو پارا ، در برزیل
مترجم هدایت سلطان زاده
بقیه در صفحه 5

در رابطه با سی امین سالگرد انقلاب ایران

نویسنده : تراب ثالث - ترجمه : صادق افروز
بقیه در صفحه 6

میلیونر زاغه نشین و " غرور ملی "

سازندگان فیلم از جمله کارگردان آن دانی بویل، دیدا استنمار کودکان را تکذیب کرده اند.
بقیه در صفحه 10

دنیايي ديگر!

لاله حسین پور
بقیه در صفحه 14

یک پنجم کارخانه های دانمارک

درآستانه ورشکستگی

از نشریه Politiken دانمارک - برگردان : نگارمسنی بقیه در
بقیه در صفحه 7

بازتاب غیرمنتظره

جنگ تحمیلی بر فلسطینیان

آن گرش - ترجمه بهروز عارفی
بقیه در صفحه 12

شکست خیمه شب بازی در هفت تپه

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری بقیه در صفحه 4

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان ۳۰ سال مقاومت مستمر نیمه ی دیگر

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

وقتی کارگران زن ریسنده و بافنده آمریکا در ۸ مارس ۱۸۵۷ در اعتراض به شرایط وحشتناک کار، ساعات کار طولانی و کشنده، استعمار شدید، دستمزد اندک و محرومیت از هرگونه امکانات رفاهی به خیابان ها ریختند؛

وقتی در ۸ مارس ۱۹۰۷ زنان کارگر و سوسیالیست آمریکا، به مناسبت پنجاهمین سالگرد آن روز دست به تظاهرات زدند؛

وقتی کلارا زتکین انقلابی سوسیالیست در ۱۹۱۰ ایده ی تعیین روز جهانی زن را در "دومین کنفرانس زنان سوسیالیست" مطرح کرد؛ وقتی زنان کارگر پتروگراد روسیه در ۸ مارس ۱۹۱۷ علیه گرسنگی، جنگ و تزاریسم تظاهرات گسترده ای به راه انداختند و باتنگ آغازین انقلاب سوسیالیستی را نواختند؛

و وقتی "کنفرانس زنان انترناسیونال سوم کمونیستی" در ۱۹۲۱ در مسکو، روز ۸ مارس را به عنوان "روز جهانی زن" تعیین و تصویب کرد؛

شاید تصور نمی کردند که مبارزه زنان برای حقوق اجتماعی و سیاسی برابر با مردان و رفع ستم و تبعیض علیه زنان؛ چنین طولانی و چنین سخت خواهد بود؛

شاید تصور نمی کردند که مقاومت نظام پاسدار سرمایه و حافظ برتری های حقوقی جامعه مدرسالار، چنین گسترده و همه جانبه باشد؛ شاید تصور نمی کردند که بدست آوردن حق رای برابر، دستمزد برابر در مقابل کار برابر با مردان، داشتن حق تصمیم گیری بر بدن خویش؛ حق سقط جنین، حق حضانت فرزند، حق طلاق، و در یک کلام بدست آوردن برابر حقوقی با مردان، به مبارزه ای چنین مستمر و پرمشقت نیاز داشته باشد؛

و به ویژه هرگز تصور نمی کردند که در آغاز قرن بیست و یکم، نیمی از جمعیت ۷۰ میلیونی کشوری هم چون ایران، با تاریخی چنین کهن، نه تنها از تمامی دستاوردهای تکنونی جنبش زنان قانوناً محروم خواهند شد، بلکه مقاومت و مبارزه ی شان به صورتی مستمر، رورانه و سازمان یافته از سوی قدرت حکومتی سرکوب خواهد شد. امسال، سالگرد هشت مارس را در شرایطی جشن می گیریم، که مقاومت زنان ایرانی، ۳۰ سال مداوم، پایداری و از جان گذشتگی را در کارنامه ی خود دارد.

۳۰ سال است که حکومت دین سالار، حافظ و مشوق جامعه مدرسالار، مدافع آیاتاید جنسی، سرکوب جنبش زنان را به عنصر کلیدی و "حجاب" را به پرچم سرکوبگری خود تبدیل کرده است. انتخاب این پرچم، با این توهم صورت گرفت نه تنها بتواند تمامی گرایشات دینی را متحد کند، بلکه بخش وسیعی از مردانی را که با سنت های مردسالارانه تربیت شده و دفاع از به اصطلاح "ناموس" خود را به اصل اساسی زندگی شان تبدیل کرده اند را نیز با خود همراه سازند. انتخاب این پرچم برای سرکوب مداوم، از همان روزهای آغازین انقلاب، که حزب الهی های چماق بدست با شعار "یا روسری یا توستری" به جان زنان افتادند، با این هدف صورت گرفت که به خیال خود ضعیف ترین حلقه ی مقاومت توده ای را نشانه رود. حتی ۳۰ سال پس از انتخاب آن شعار، طرح "امنیت اجتماعی جامعه" که بصورتی سازمان یافته علیه جنبش زنان نشانه رفته، بیان وحشت رژیم از ابعاد مقاومت جنبش زنان است. اما علیرغم تمامی این تلاش ها، جامعه زنان و بخشی از مردان، در مقابل این سیاست و این شعار، مقاومت گسترده ای را سازمان دادند.

۳۰ سال سرکوب مداوم و سازمان یافته، بیان ۳۰ سال مقاومت مستمر و همه جانبه ی نیمه ی دیگر جامعه است. جنبش زنان ایران، جنبشی پنهانی و زیر زمینی نبوده است. جنبش نیمه ی دیگر، گسترده ترین، پایداری ترین، همه جانبه ترین، و فعال ترین جنبش ۳۰ ساله ی اخیر کشور بوده است. مبارزه مستمر علیه حجاب و پوشش اجباری، مبارزه علیه قوانین تبعیض آمیز و ضد زن در دادگاه های حافظ نظام مدرسالار، مبارزه علیه بایدها و بنیادهای حکومتی و مردان حافظ سنت های منسوخ در خانه و بیرون از خانه، مبارزه علیه قوانین تبعیض آمیز به ضرر دختران دانشجو، و مبارزه در تمامی عرصه هایی که حقوق زن به عنوان یک انسان برابر حقوق با مرد را به رسمیت نمی شناسد، عرصه هایی از مبارزه ای است که جنبش زنان برای آن جنگیده است.

مبارزه و مقاومت گسترده زنان، تنها به زنان روشنفکر و آگاه جامعه محدود نشده است. ابعاد این مبارزه و مقاومت، در مدرسه و دانشگاه، در کارخانه و مزرعه، در دادگاه و ادارات دولتی و در کوچه و بازار، به شکلی هرروزه جریان داشته است. این مبارزه عملاً در اشکال گوناگون خود، تمامی قشرها و لایه های جامعه زنان کشور را در بر گرفته است. و از همه مهمتر، ابعاد و گسترده گی و عمق آن چنان بوده که حتی "اندرونی" های آیات عظام و "آقازاده ها" را نیز مصون نداشته است.

مقاومت مستمر و گسترده ی لایه های گوناگون جنبش زنان، هر چند همواره با سرکوب حکومتی روبرو بوده، اما توانسته است اسلام طالبانی را در ایران در هم بشکند و به عقب نشینی های گسترده ای در بسیاری از زمینه ها وادارد. واقعیت این است که اسلام حکومتی در ایران، هیچ تفاوت ماهوی با اسلام طالبانی در افغانستان و عربستان ندارد. نگاهی به وضعیت زنان در افغانستان دوران طالبان و عربستان، نشان می دهد که اسلام حکومتی در ایران تا چه حد مجبور به عقب نشینی شده است. فیلم ها و سریال های تلویزیونی سیمای جمهوری اسلامی نشان می دهد، که چگونه مجبور شده اند از بسیاری از بایدها و نیایدیهای خود چشم پویشند. به یک اعتبار، جنبش زنان که در پیوندی تنگاتنگ با جنبش جوانان (دختر و پسر) قرار دارد، آن چنان از زندگی امروزی دفاع کرده، که بسیاری از الگوهای سنتی زندگی مورد نظر مرتجعین را در هم شکسته است. این جنبش نه تنها به ایدئولوژی زن ستیز جمهوری اسلامی تن نداده، بلکه در حوزه های مهمی آن را به عقب نشینی های چشم گیری ناگزیر ساخته است. این مقاومت، عنصر بنیادینی است که اسلام حکومتی جمهوری اسلامی را مجبور کرده خود را از اسلام حکومتی طالبانی متمایز سازد. جمهوری اسلامی اگر با مقاومت جنبش زنان و جوانان روبرو نبود، امروز الگوهای متمایز با اسلام طالبانی نداشت و حتی همین امروز هم اگر مقاومت جنبش زنان در هم بشکند، اسلام طالبانی آیات عظام سراسر جامعه را تسخیر خواهد کرد.

جنبش زنان اگر بخواهد مقاومت و مبارزه خود را گسترده تر کند و پایه های حکومت اسلامی را بلرزاند، راهی ندارد جز این که با جنبش کارگران و تهیدستان شهر و روستا متحد شود و عمیقاً گره بخورد. این پیوند به طور طبیعی هم اکنون در بسیاری از عرصه های زندگی وجود دارد. بخش وسیعی از زنان، با کارگرند و یا به خانواده های کارگری و زحمتکشی تعلق دارند. جنبش زنان که نیمی از جمعیت جوان کشور را همراه خود دارد و مردان جوان هم در بسیاری از خواست ها و بویژه دفاع از زندگی امروزی و مدرن متحد آن هستند، در صورتی که بتواند همبستگی و حمایت مردان کارگر را بدست آورد، می تواند در این همسویی و اتحاد، سد مستحکمی در مقابل تعرضات حکومت اسلامی بر پا سازد. واقعیت این است که سرکوب جنبش کارگران و تهیدستان شهر و روستا، از سوی حکومتی که با شعار دفاع از مستضعفین به قدرت رسیده، کارآسانی نخواهد بود. وقتی که رژیم اسلامی بیکر کشته شدگان جنگ را که بخش وسیعی از آنان فرزندان محروم ترین اقشار جامعه هستند را در دانشگاه به خاک می سپارد، آگاهانه تلاش دارد این بخش از جامعه را در مقابل جنبش زنان و دانشجویان و جوانان، سازماندهی کند. از این رو باید این حربه ی آگاهانه و سرکوبگرانه ی رژیم را در هم شکست. حکومت اسلامی برای جلوگیری از همسویی و پیوند جنبش زنان با جنبش کارگری و جنبش تهیدستان شهر و روستا، روی بسیاری از خرافه های جامعه مدرسالار که تصادفاً در میان مردان اقشار پائین جامعه مستحکم تر هم هست، حساب باز کرده است. این حربه را باید با شعارها و حرکت های سنجیده و آگاهانه ای خنثی کرد. کار آگاهگرانه در خانه، روی مردان و جوانان توسط مادران و خواهران، و جلب همسویی آن ها در دفاع از خواست های بر حق نیمه ی دیگر، خواست هایی هم چون دستمزد برابر در مقابل کار برابر، ارث برابر، حق حضانت فرزند، حق طلاق، حق آزادانه انتخاب شغل و حرفه، حق آزادانه ی تعیین رشته ی تحصیلی، حق آزادی پوشش و مخالفت با پوشش اجباری، و راهی است که می تواند، قدرت تأثیرگذاری دستگاه های تبلیغاتی حکومت دینی علیه زنان را به پائین ترین حد خود تنزل دهد. جامعه ایران برای این که بتواند دمکراتیک، مدرن و مدافع آزادی و برابری باشد، باید بیش از پیش راه را برای حضور گسترده تر زنان در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هموار سازد.

پیروز باد مبارزه ی مستمر زنان برای آزادی و برابری

مستحکم باد اتحاد و همبستگی جنبش زنان با جنبش کارگری

گرامی باد ۸ مارس، روز جهانی زن

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۴ مارس ۲۰۰۹ - ۱۴ اسفند ۱۳۸۷

باز هم تحریف حقیقت، وسط اکثریت

علی اکبر شالگونی

اخیراً رادیو - تلویزیون فارسی زبان بی بی سی، در بر نامه ویژه ای به مناسبت سی سالگی انقلاب ایران، اقدام به انتشار خاطرات و نظرات تنی چند از هنرمندان و فعالین سیاسی ایرانی، در رابطه با انقلاب ایران کرده است که به صورت فیلم های ویدیوئی می توان در سایت بی بی سی فارسی آن ها را مشاهده کرد.

یکی از شرکت کنندگان این برنامه آقای بهزاد کریمی از مسئولین سازمان فدائیان اکثریت است که در سخنان خود ضمن رد سیاست همکاری اطلاعاتی سازمان اکثریت با جمهوری اسلامی در سال 1360، بر خورد بخشی از نیرو های سیاسی را غیر واقع بینانه و غیر مسئولانه خواند. او اصفاً فرمود من به عنوان یکی از مسئولان آن موقع اعلام می کنم ما به هیچ وجه لو ندادیم. ما علیه اعدام ها، علیه سر کوب گری ها و علیه ترور ها و ماجراجوئی ها هم بودیم. و بیش از ترورها، بر علیه اعدام ها در نشریه می نوشتیم، و در همین رابطه لاجوردی خشمگین از این مواضع، از سازمان می خواهد مدیر مسئول نشریه کار برای توضیح به دادستانی برود. محمد رضا غبرانی به عنوان سر دبیر نشریه کار به اوین رفت و بعد از 2 سال اعدام شد. آقای کریمی با صراحت چندین بار تاکید میکند در این 25 سال، مخالفین و منتقدین ما نتوانستند حتی یک نمونه مشخص ارائه بدهند. او اضافه می کند اگر کسی بر خلاف سیاستی که داشتیم حتی یک نمونه سراغ دارد، ما حتماً استقبال می کنیم. ما مخالف این هستیم که، مثل جمهوری اسلامی، مسائل ما در راز بماند: همه چیز باید شفاف روشن بشه.

اظهارات آقای بهزاد کریمی ظاهراً پاسخی است به سخنان اسماعیل خونی، از شرای نامی ایران که گویا در بازگویی خاطرات خود از انقلاب ایران، از تجربیات فردی خود مبنی بر همکاری اطلاعاتی اکثریتی ها با حکومت نیز سخن به میان آورده بود. از آنجا که دوستانی صحبت های رفیق خونی را شنیده بودند، من نیز بعد از دیدن فایل ویدیوئی آقای کریمی به فایل های ویدیوئی دوست عزیز اسماعیل خونی مراجعه کردم، ولی متأسفانه صحبت های ایشان درباره همکاری اطلاعاتی اکثریت با رژیم در سال 1360 به کلی پاک شده بود. با اسماعیل خونی عزیز تماس تلفنی گرفتم که آیا سانسور بی بی سی با اطلاع ایشان صورت گرفته، که ایشان کاملاً اظهار بی اطلاعی کرد. حال چرا مسئولین بی بی سی فارسی زبان، علیرغم تریبونی که برای پاسخ گویی به یکی از مسئولین سازمان اکثریت داده، چنین سخنان انتشار یافته آقای اسماعیل خونی را سانسور کرده است، مسأله ای است که باید امیدوار بود در آینده روشن شود، ولی اکنون می توان هر چند کوتاه به بخشی از سخنان، یا به زبان روشن تر، تحریف حقایق توسط آقای بهزاد کریمی پرداخت.

من در پاسخ به فرخ نگهدار یکی از رهبران سازمان اکثریت، دلایل خود مبنی بر حمایت این سازمان از جنایات جمهوری اسلامی در سال 60 را، تنها بر اساس اسناد انتشار یافته توسط خود این سازمان، در مقاله ای با نام "آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید!" که در 2 بخش انتشار یافت، نشان دادم. در این مقاله از نقل هر گونه روایات و تجربه های شخصی، اجتناب شده و تنها اسناد انتشار یافته خود سازمان اکثریت است که سخن می گویند. با این وجود، اکنون بار دیگر یکی دیگر از رهبران این سازمان با خیالی آسوده، از تریبون بی بی سی، حقایق را تحریف می کند.

شاید بهتر باشد، برای اطلاع کسانی که تا کنون به این اسناد دست رسی نداشته اند و همچنین برای یادآوری آقای کریمی، به چند نمونه کوتاه، اشاره ای داشته باشم.

بهزاد کریمی می گوید: "ما به هیچ وجه لو ندادیم ایم"، اسناد سازمان اکثریت چه می گوید؟

نشریه "کار" ارگان سازمان اکثریت در غالب شماره های سال 60 ستون ثابتی داشت با عنوان "ضد انقلاب را افشاء کنیم" که در آن همه جریان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی را به هم میدوخت و همه آنها را هم به آمریکا وصل میکرد. در بخش 13 این سری از افشاء گری ها، در شماره 118 (24 تیر 1360) مطلبی تحت عنوان "سران خانن بسیج عشایری را دستگیر کنید" آمده است که جاسوسی آشکار علیه نیروهای مخالف رژیم و پرونده سازی برای جبهه ملی و حزب رنجبران است.

"لیبرال های جبهه ملی و محافل رسوای وابسته به حزب امریکایی رنجبران به سرکردگی فرخ سنجابی، جلال حیدری، سید حسن خاموشی، و همایون فرخی، تحت پوشش بسیج عشایری مشغول سازماندهی و تدارک توطئه های جدید علیه انقلابند. هدف این مزدوران که ایجاد ارتباط

بین کاتون های شورش و جنگ ضد انقلابی است، در سخنان یکی از نمایندگان برجسته آنها به بهترین وجهی بیان شده است. فرخ خان سنجابی یکی از سران اصلی بسیج عشایری و نماینده بنی صدر در یکی از جلسات ضد انقلابی، توطئه خود را چنین تشریح کرده است: "مسلح شدن ما باید ارتباط داشته باشد با مردم کردستان، لرستان، عشایر کاکاوند، جلال وند، تا به ایل بختیاری و قشقایی وصل شود. قرار است 2000 نفر از ورزیده ترین افراد را آموزش بدهیم که در آینده کارهای زیادی داریم. اگر جنگ تمام بشود تازه کار ما آغاز خواهد شد." کیومرث یونسی، پرویز سیاس، و فریبرز فیروزان (منهویی) از دیگر مزدورانی هستند که با ضد انقلابیون در کردستان ارتباط مستقیم دارند و اعلامیه های جبهه ملی و بختیار را تکثیر و توزیع میکنند. پس از عزل بی صدر، رپای آنها در منطقه دیده شده که لازم است هر چه زودتر دستگیر و محاکمه انقلابی شوند."

از این نوع جاسوسی علیه جریان های مختلف سیاسی در شماره های مختلف "کار" فراوان است. مثلاً در شماره 122 (21 مرداد 60) باز در رابطه با حزب رنجبران در همان ستون ثابت "ضد انقلاب را افشاء کنیم" (سری) میخوانیم:

"عناصری از گروهک امریکایی رنجبران نیز در بسیج عشایری نفوذ دارند که به جز سید حسن خاموشی و سید جمال حیدری (پسر سید نصرالدین حیدری) اسامی بقیه عبارتند از: 1- بهرام مهاجری از اعضای حزب امریکایی رنجبران است و بابت تکثیر عکس شیخ نصرالدین حیدری توسط حزب رنجبران 10 هزار تومان پرداخت کرده است. 2- فردی به نام سیاوش که کردستانی است و در منطقه قلیخانی فعالیت میکند. از بسیج نیز سلاح دریافت کرده است. 3- شهریار که او نیز کردستانی میباشد. 4- اورانوس مهاجری 5 - همایون فرخی یکی از مسوولین پایگاه بسیج 6 - سوسن فرخی (خواهر همایون فرخی) 7 - فرهاد حیدری 8 - سیروس مهاجری". در قسمت پایانی در رابطه با "افراد باند ضدانقلابی پالیزبان بختیار در بسیج عشایری" ص 11 چنین می خوانیم:

"طبق اخبار رسیده پس از عزل بنی صدر و تحت تعقیب قرار گرفتن فرخ سنجابی، وی در خانه شخصی به نام احمد اسدی که از ثروتمندان مشهد می باشد، مخفی شده است. فرخ سنجابی تصمیم دارد که به خارج از کشور فرار کند. همچنین در منزل سید حسن خاموشی مشاور سید نصرالدین حیدری افرادی چون خسرو سلیمی، رشید سلیمی اهل کلهر و گورگاه، جهانبخش اکبری، ایرج سنجابی، رضا خان و سلیمان خان بهرامی نماینده سید نصرالدین در بسیج عشایری جلسات توطئه آمیزی علیه انقلاب تشکیل می دهد."

این نوشته ها از چند نظر جالب توجه اند: اول این که با اسم و مشخصات، افرادی را نام میبرد و خواهان دستگیری و محاکمه انقلابی سریع آنها می شود. معنای "محاکمه انقلابی" هم در آن سال های خونین، همان بود که قضات ارشد رژیم، افرادی مانند محمدی گیلانی و ربانی املشی و دیگران، هر روزه از رادیو و تلویزیون به تفصیل و با آب و تاب توضیح میدادند، یعنی مرگ، آن هم نه مرگ سریع، بلکه مرگ از طریق "تمام کش کردن و زجر کش کردن"! دوم این که مشخصاً برای جبهه ملی و حزب رنجبران پرونده سازی میکند. چنین پرونده ای در آن سال ها میتوانست غالب اعضاء و هواداران یک سازمان را جلو جوخه اعدام بفرستد. سوم این که با تحریف گری بی شرمانه همه مخالفان رژیم را متحد با هم و دست نشانندگان و مزدوران امریکا معرفی میکند. هر کس هر نظری که در باره جبهه ملی و حزب رنجبران و مواضع شان در آن سال ها داشته باشد، نمیتواند منکر این حقیقت باشد که اینها سازمان های "مزدور" نبودند و خط سیاسی شان هم با سلطنت طلبان و طرفداران بختیار یکی نبود. و بالاخره، اینها نمونه هایی از جاسوسی های علنی اکثریتی ها و (توده ای ها) علیه نیروهای اپوزیسیون است.

بهزاد کریمی می گوید: "از اعدام ها دفاع نکرده ایم"، اسناد سازمان اکثریت چه می گوید؟

شماره 118 (2 تیر 1360) نشریه "کار" در نوشته ای با عنوان "اعدام دو سرمایه دار بزرگ" از اعدام دو نفر از افراد وابسته به جبهه ملی توسط دادگاه انقلاب مرکز، در 22 تیر ابراز شادمانی میکند:

"کریم دستمالچی و احمد جواهریان در راه استثمار، غارت و بردگی خلق های ایران و جهان توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا دست و زبان و گوش و چشم امریکای جنایتکار بودند. آنها دراجرای نقشه های امپریالیسم امریکا و شکست انقلاب خونبارمردم ایران به نا آرامی های سیاسی دامن میزدند، برای گسترش موج خشونت و ترور مزدور اجیر میکردند، مردم را به قیام مسلحانه علیه جمهوری ترغیب میکردند، پشتیبان و همکار دستجات مسلح ضد انقلابی بودند و در

رهبری جریانات امریکایی نظیر جبهه ملی و حزب خلق مسلمان قرار داشتند. اعدام مبارک و فرخنده کریم دستمالچی و احمد جواهریان، کوخ نشینان را شادمان و امپریالیسم امریکا را عزادار کرد. اقدام دادگاه انقلاب اسلامی مرکز

در اعدام کریم دستمالچی و احمد جواهریان مورد پشتیبانی قاطع ماست" حتی از متن همین نوشته هیستریک هم میتوان دریافت که این دو نفر در عملیات مسلحانه شرکت نداشته اند و اتهام امریکایی بودن شان هم به اعتبار وابستگی شان به جبهه ملی یا حد اکثر حزب خلق مسلمان است!

شماره ۱۲۲ (۲۱ مرداد ۱۳۶۰) در مقاله ای با عنوان "حکومت جمهوری اسلامی در قبال هواداران گروههای منحرف باید سیاست ارشادی در پیش گیرد" با انتقاد از "اعدام های شتاب زده" هواداران سازمان های مخالف، خواهان تفکیک حساب رهبران این سازمان ها از حساب هواداران جوان به اصطلاح "فرب خورده" است:

"بدون تردید در برابر جنایات جبهه براندازی به سرکردگی امریکا، انقلاب مجاز است که با قاطعیت و بدون تزلزل از خود دفاع کند... سرکوب بدون مامشات جریان های سیاسی که کمر به شکست انقلاب خونبار مردم ایران بسته اند و علیه آن مسلحانه دست به جنایت میزنند از ارکان دفاع از انقلاب است. در این هیچ گونه شبهه و تردیدی وجود ندارد و میباید اذعان کرد و منتزول را نسبت به درستی این باور انقلابی مؤمن و معتقد ساخت... ما هم صدا با اکثریت مردم ایران خواهان آن هستیم که دادگاههای انقلاب نسبت به هواداران گول خورده سازمان های چپ رو و انارشسیست سیاست ارشاد در پیش گیرند و حساب انبوه هواداران فرب خورده این گروهها را از حساب رهبران خانن شان که آشکارا به انقلاب و مردم پشت کرده اند، جدا کنند. دادگاههای انقلاب به همان نسبتی که شایسته است به رهبران این گروهها برخوردی جدی داشته باشند، به سود انقلاب و مردم است."

قبلاً از آقای نگهدار پرسیدم حال از آقای بهزاد کریمی میبرسم آیا دفاع از اعدام ها و سرکوب های خونین آن سال ها صریح تر از این ممکن است؟ آیا از مردم ایران و مخالفان جمهوری اسلامی طلب کاربرد که با لحن محمدی گیلانی و لاجوردی و موسوی تبریزی از اعدام ها دفاع نکرده اید؟ بهزاد کریمی در مورد فرستادن رفیق هم سازمانی شان، محمد رضا غبرانی به قربانگاه، روایت را طوری باز گو می کند تا نقش رهبری سازمان را در این تصمیم کم رنگ کند. او میگوید:

"...لاجوردی معروف در خشم از مواضع سازمان، از سازمان می خواد مدیر مسئول نشریه کار، به دادستان بره و توضیح بده، محمد رضا غبرانی به عنوان سر دبیر نشریه کار به اوین رفت و بعد از 2 سال اعدام شد." فرخ نگهدار در مصاحبه ای که با آرش شماره 97 داشت، در این باره می نویسد: "یادم می آید به تصمیم رهبری سازمان، زنده یاد رفیق جواد علیرضا اکبری شاندریز، مقاله ای بدون امضاء نوشت در نشریه کار و بحث کرد که این اعدام ها به زیان انقلاب است و باید متوقف شود. از بی آن اسدالله لاجوردی از اوین زنگ زد و نام نویسنده آن مقاله را خواست. ما در جلسه دبیران سازمان تصمیم گرفتیم مدیر مسئول نشریه، رفیق منصور، محمد رضا غبرانی، که قبلاً به حکومت معرفی شده بود، پاسخگو شود. اورفت و لاجوردی او را گروگان گرفت تا نویسنده اصلی مقاله خود را معرفی کند. رفیق منصور، بی هیچ اتهامی گروگان ماند، حتی پس از دستگیری رفیق جواد در کردستان، اعدامش کردند."

چشمپند ظاهری پور در بخشی از زیر نویس مقاله ای که با عنوان "قطعه نامه ۱۷۳۷ شورای امنیت و "ضرورت مرز شکنی برای صلح" (در ۲۴ / ۲ / ۲۰۰۷) نوشته، در این باره چنین توضیح میدهد:

"...متعاقب آن نامه ای از دادستانی انقلاب رسید که از ما می خواست نویسندگان مقاله را به دادستانی معرفی کنیم. ما از معرفی نویسندگان خود داری کردیم، چندی بعد نامه و نامه های دیگری از دادستانی رسید با همان مضمون و پر از تهدید. متعاقب آن چاپخانه به تاراج رفت و نشریه کار توقیف شد. هیات دبیران در پاسخ به نامه های دادستانی با این نیت که به انتشار نشریه صورت قانونی ببخشند، تصمیم گرفت رضا غبرانی، رفیق منصور، که پیشتر بعنوان مدیر مسئول نشریه کار به وزارت کشور معرفی شده بود، برای ادای توضیحات، به دادستانی انقلاب مستقر در اوین برود. من قرار دبیران را به رضا ابلاغ کردم. گفت من بنا به تصمیم رفقی می روم اما نظرم این است که تصمیم هیات دبیران نادرست است و بازگشتی در کار نخواهد بود! رضا رفت، اعدام شد و هیچگاه برگشت!"

این روایات تردیدی نمی گذارد که بر خلاف روایت آقای کریمی اولاً لاجوردی نویسنده مقاله را حاضر کرده و غبرانی علیرغم میل خود، با تصمیم رهبری سازمان و با چماق انضباط تشکیلاتی به قربانگاه فرستاده شده و او در این تصمیم گیری شرکت نداشته، آن را نادرست می دیده و می دانسته که "بازگشتی در کار نخواهد بود."

حال سؤال این است که آیا بهزاد کریمی می تواند از سیاست و اسناد سازمان اکثریت، که خود در تدوین آنها نقش داشته، بی خبر باشد؟ می تواند چنین دچار فراموشی شده باشد؟ پاسخ قطعاً منفی است. پس چطور می تواند چنین جسورانه، در مقابل دوربین بنشیند بر خلاف همه اسناد انتشار یافته سازمان خودشان، حقیقت را تحریف کند؟

واقعیت این است که او تنها روی نا آگاهی و ضعف حافظه تاریخی مخاطبین خود حساب می کند. از نظر او همین کافی است که بخش بزرگی از مردم به راحتی نمی توانند به این اسناد دست رسی داشته باشند، و فرصت چنین کاری را هم ندارند. او با جمهوری اسلامی، که به عنوان جمهوری دروغ و فساد، بر اکثریت مردم ایران، شناخته شده، مرز بندی کرده و می گوید ما مخالف این هستیم که مثل جمهوری اسلامی راز بومنه، همه چیز بیدشفاف، روشن بشه. ولی این در لحظه ای است که خود شیوه تحریف و تحمیق را استفاده می کند. و این مرز بندی خود در خدمت این شیوه به کار برده می شود.

در پایان از آقای بهزاد کریمی، که می گوید: "در این 25 سال 1 نمونه هم آورده نشده و اگر کسی حتی 1 نمونه مشخص بیاورد، ما استقبال می کنیم!" می خواهم، نظر خود را در مورد، موارد مشخصی که نشان دهنده همکاری و همراهی سازمان اکثریت در سرکوب ها و اعدام های سال 60 است، و من در 2 مقاله با نام "آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید" آورده ام، بنویسد. مواردی که نه از روایات و مشاهدات شخصی، بلکه فقط از اسناد و ادبیات منتشر شده، توسط خودسازمان اکثریت، آورده شده است. آقای کریمی بنویسد، آیا تحریفی صورت گرفته است؟ یا مطابقت اسناد انتشار یافته سازمان اکثریت است؟ و اگر این اسناد واقعی است، باید گفت این سر کوه یخی است که حقیقت کامل در زیر آن مخفی است. اگر اسناد رسمی انتشار یافته سازمانی اینچنین، نما یابگر همراهی و همکاری آنها در سرکوب ها و اعدام های رژیم در سال 60 باشد، میتوان حدس زد، حقایق انتشار نیافته چه ها میتواند باشد. 4 اسفند 1387

مصاحبه بهزاد کریمی با بی بی سی
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/02/090211_ir_behzad_karimi_anniv.shtml
* آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید! علی اکبر شالگوئی بخش اول
<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20070824093609.html>
* آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید! علی اکبر شالگوئی بخش دوم
<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20070824093609.html>

شکست خیمه شب بازی در هفت تپه

وقتی مدیریت و کارفرما و همچنین عوامل اطلاعات در جلوگیری از ادامه ی فعالیت سندیکا ی هفت تپه نا امید شدند سعی کردند کارگران را تشویق کنند شورای اسلامی کار تشکیل دهند. از مدتی قبل عوامل اطلاعات، اداره ی کار و کارفرما در نظر داشتند با ایجاد شکاف میان اعضای سندیکای و بازجویی اعضای هیئت مدیره زمینه ی متلاشی شدن سندیکای هفت تپه را فراهم کنند. اکنون نیز آقای رحیم بساک یکی از اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران، در همین رابطه در بازداشت اطلاعات شوش میباید.

از طرفی شخصی به نام جاسم قاسم پور مسوول آموزش- روابط صنعتی به تحریف عوامل دولتی تلاش می کرد با ایجاد تفرقه میان کارگران، آن ها را ترغیب کند به جای طرفداری از سندیکا، شورای اسلامی کار تشکیل دهند و با صحبت های خود چند نفر از کارگران را تحت تأثیر قرار داده و نسبت به سندیکا بدبین کند و با این حرف که سندیکا به درد نمی خورد و شورای اسلامی مفید است کارگران را به پای انتخابات برای تشکیل شورای اسلامی بروند. 5 نفر از کارگران خود را برای شورای اسلامی کار کاندیدا کردند ولی وقتی از سوی سایر کارگران با مخالفت نسبت به این اقدام خود مواجه شدند، تصمیم به استعفاء از کاندیداتوری گرفتند و برگه ی استعفا خود را نیز تسلیم کردند. اداره ی اطلاعات آن ها را در محل آن اداره تهدید کرد و آنان را مجبور به پس گرفتن استعفا خود کرد.

اما این کاندیداها به کارگران اعلام کرده اند که ما به اجبار و تهدید مجبور به کاندیداتوری شدیم و "لطفاً به ما رأی ندهید."

بالاخره در تاریخ 5 اسفند توسط کارمند فوق الذکر بساط انتخابات فرمایشی شورای اسلامی برپا شد اما فقط 30 نفر از پرسنل در آن شرکت کردند که حدود 15 نفر از آنان را کارمندان تشکیل می دادند. کارگرانی که از برپایی چنین خیمه شب بازی خشمگین بودند، از تمام مراحل این انتخابات فرمایشی عکس و فیلم تهیه کردند تا به گفته ی خودشان "بعداً کسی نتواند ادعا کند این انتخابات با حضور پرشور کارگران برگزار شده است". هم چنین کارگران در روز انتخابات به محل کار آقای جاسم قاسم پور رفتند که او بعد از قفل کردن اتاق کارش از آن محل گریخته است.

کارگران هفت تپه که در طی مبارزات اخیر، موفقیت های خود را به واسطه ی اتحاد بین خودشان و امید نسبتن به دولت و کارفرما به دست آورده بودند با تحریم این انتخابات فرمایشی، بار دیگر بر حمایت از تشکل مستقل خودشان صفا گذاشتند.

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری 16/12/1387

اعلامیه مجمع زنان در فوروم اجتماعی جهانی درفوریه 2009 در بلم دو پارا ، در برزیل



مترجم هدایت سلطان زاده

ما خواهان پایان دادن به کنترل بر بدن و میل جنسی خود هستیم. ما می‌خواهیم حق تصمیم آزاد در رابطه با زندگی خود و سرزمین اقامت خود را داشته باشیم. ما مخالف باز تولید جامعه ای هستیم که بر فوق استثمار زنان قرار گرفته باشد.

ما همبستگی خود را با زنان در مناطق درگیری های مسلحانه و جنگ زده اعلام می‌داریم. ما صدای فریاد خود را بر فریاد خواهران خود در هائیتی علیه اشغالگران نظامی می‌افزاییم. ما حمایت خود را از زنان کلمبیا ، کنگو و زنان بی شماری که بطور روزمره علیه خشونت نظامی و دار و دسته های شبه نظامی در کشورهای خود مقاومت می‌ورزند ، اعلام می‌داریم. ما دوشادوش زنان عراقی ایستاده ایم که با خشونت اشغال نظامی آمریکا روبرو هستند.

در این لحظه از زمان ، ما همبستگی ویژه خود را با زنان فلسطینی در نوار غزه که زیر حمله نظامی اسرائیل قرار گرفته اند ، اعلام می‌داریم و به مبارزه برای پایان دادن به جنگ در خاورمیانه می‌پیوندم.

ما ، در دوره صلح نیز همانند دوره جنگ ، پشتیبانی خود از قربانیان خشونت پدر سالاری و نژادی علیه زنان سیاه و علیه زنان جوان را اعلام می‌کنیم.

همچنین ما همبستگی خود از همه مبارزات مقاومت همه خواهران خود علیه سد های هیدرو الکتریک ، کمپانی های های چوب و معدن و پروژه های عظیم در آمازون و سرتاسر جهان ، و همه آنانی که بخاطر مخالفت مشروع خود علیه اینگونه بهره برداری ها تحت تعقیب قرار گرفته اند ، اعلام می‌داریم. ما همبسته با آنها می‌هستیم که برای حق آب مبارزه می‌کنند.

ما در کنار همه زنانی ایستاده ایم که بخاطر سقط جنین و دفاع از جنین حقی ، مورد تعقیب جنائی قرار گرفته اند. ما متعهد تر از پیش ، دست در دست هم در اقدام برای مقاومت علیه حملات محافظه کارانه و بنیادگرایانه می‌دهیم ، تا حق قانونی و امن برای همه زنانی که به سقط جنین نیاز دارند ، مورد تضمین قرار گیرد.

ما از مبارزه برای حق زنان معلول برای داشتن تسهیلات و از حق زنان مهاجر برای " رفت و آمد" آزاد دفاع می‌کنیم.

ما بنام همه این زنان و بنام خود ، به تعهد خود برای ساختن یک جنبش فمینیستی بعنوان ضد نیروی سیاسی هرژمونیک و بعنوان ابزاری برای زنان در رسیدن به تحول در زندگی خود و جوامع خود ، از طریق پشتیبانی از تقویت خود سازمان یابی زنان ، و نیز گفتمان و هم پیوندی با مبارزات حرکت های اجتماعی ادامه می‌دهیم.

در 8 مارس و در طی " هفته اقدام جهانی" در سال 2010 ، بعنوان زنان در سرتاسر جهان ، ما در مقابله با سرمایه داری جهانی و سیستم پدر سالاری که بر ما ستم کرده و مارا مورد استثمار قرار می‌دهد ، متحد در کنار هم خواهیم ایستاد. در خیابان ها و در خانه ها ، در جنگل ها و روستا ها ، در مبارزات و در مکان های زندگی خود ، ما روح طغیان و توان بسیج خود را حفظ خواهیم کرد .

اول فوریه 2009 ، بلم دو پارا ، برزیل



در سالی که مردم پان -آمازون به فوروم اجتماعی جهانی می‌پیوندند ، ما زنانی که از نقاط مختلف جهان در بلم Belem گرد آمده ایم ، برسهم یاری زنان بومی و زنان از تمامی خلق های مناطق جنگلی بعنوان اتباع سیاسی در غنا بخشیدن به فمینیسم در چهار چوب تنوع فرهنگی جوامع خود و تقویت مبارزه فمینیستی علیه سیستم جهانی سرمایه داری پدرسالار ، تاکید می‌ورزیم.

جهان در حال گذراندن بحران های گونه گونی است و خود نشان دهنده این است که این سیستم ، سیستم قابل دوامی نیست. بحران های مالی ، غذایی ، محیط زیستی و انرژی ، پدیده های منزوی و جدا از همی نیستند ، بلکه قبل از هر چیزی نشان دهنده بحران در خود الگونی است که بر اثر فوق استثمار کار و محیط زیست و سفته بازی مالی در اقتصاد استوار است.

ما علاقه ای به پاسخ های مسکن وار مبتنی بر منطق بازار بر این بحران ها نداریم . چنین پاسخ هایی فقط میتواند به دامنی شدن همان سیستم منتهی گردد. ما نیازمند پیشرفت در ساختن آلترناتیو هایی بر این سیستم هستیم. ما مخالف استفاده از سوخت نیابتی و بازارهای اعتباری مواد کاربندی بعنوان " راه حل" بر بحران های محیط زیست و انرژی هستیم. ما زنان فمینیست ، خواهان آن هستیم که خودالگوی تولید و مصرف دگرگون شود.

در رابطه با بحران غذایی ، ما تاکید داریم که مواد غذایی مبتنی بر تغییر ژن ، راه حلی بر بحران غذایی بشمار نمی‌رود. آلترناتیو ما ، حاکمیت ملی بر منابع مواد غذایی و توسعه تولید کشاورزی معطوف به محیط زیست است.

در رابطه با بحران مالی و اقتصادی ، ما مخالف بیرون کشیدن میلیون ها و میلیون ها دلار از جیب مردم و اختصاص دادن آنها به بانک ها و تجارت و نجات آنها هستیم. ما زنان فمینیست ، خواهان حمایت از اشتغال و حق بهره مندی از یک در آمد مناسب و شایسته ای هستیم.

ما نمی‌توانیم بپذیریم که تلاش برای حفظ این سیستم ، به ضرر ما زنان انجام گیرد. اخراج های وسیع ، قطع کردن هزینه ها در حوزه های اجتماعی ، و اصرار بر چنین الگونی از تولید ، متضمن هزینه بالائی از صرف کار برای بازتولید و قابلیت دوام زندگی است و مستقیما بر زندگی ما بعنوان زن تاثیر می‌گذارد.

سیستم جهانی سرمایه داری پدرسالار ، برای تحمیل خود در مقیاس جهان ، به میلیتاریزه کردن و تسلیحات متوسل شده است. درگیری های نظامی ای که تا حد نسل کشی پیش رفته است ، در کارگاه این سیستم ساخته و پرداخته می‌شود و زنان را به ضایعات ناشی از جنگ و استفاده از خشونت جنسی بعنوان سلاحی در درگیری های نظامی تنزل می‌دهد. گاهی تمامی یک جمعیت ، بزور قهر جا به جا شده و آنان را وادار به زندگی بعنوان پناهندگان می‌کنند. در این درگیری های نظامی ، خشونت علیه زنان ، زن کشی و دیگر دیگر اشکال جنایت علیه بشریت ، بطور روزمره ای انجام می‌گیرد، و جنایتکاران مصون از کیفر اعمال خود در امن و امان بسر می‌برند.

ما زنان فمینیست ، خواهان تغییر بنیادی و عمیق در روابط بین انسان ها و رابطه انسان با محیط زیست خود بوده، و خواهان پایان داده به لژیون ستیزی (lesbophobia) و نژادپرستی پدرسالاری بعنوان اصل حاکم تا کنونی هستیم.

در رابطه با سی امین سالگرد انقلاب ایران

نویسنده: تراب ثالث - ترجمه: صادق افروزی

سی سال پس از انقلاب 1979 ایران که یکی از مهمترین انقلابات قرن بیستم بود تأثیرات عمیق این انقلاب همچنان در داخل ایران و سراسر خاور میانه مشاهده می شود. اگرچه این انقلاب واکنش مستقیمی به انقلاب سفید شاه در دهه 60 بود اما ریشه های عمیق تاریخی اش به انقلاب 1906 مشروطیت ایران باز می گشت. در مقایسه با انقلاب مشروطیت، انقلاب بهمن (انقلاب دوم) در شرایط تاریخی بسیار متفاوتی بوقوع پیوست و نیروهای اجتماعی جدید و وظائف تاریخی نوینی را به جلو آورد ولی در همان بدو امر مشکلات و معضلات حل نشده انقلاب مشروطیت (انقلاب اول) را به نمایش گذاشت. پس از انقلاب اول حاکمان ایران رو به سوی ارتش قزاق روسیه کردند تا مجلس تازه تاسیس شده را به زیر یوغ خود بکشند. از این رو تمام وظائف مهم تاریخی که جامعه ایران در آستان قرن بیستم با آن مواجه بود حل نشده به جای خود باقی ماند. جامعه ایران بطور کل تا انقلاب دوم همچنان عقب افتاده باقی ماند و زیر سلطه یک سیستم استبدادی مطلقه که قریب یک قرن قبل موفق به سرنگونی آن شده بود زجر کشید.

به هنگام انقلاب دوم، در ایران سیستم سرمایه داری به سیستم مسلط تبدیل شده بود. و این نه فقط به دلیل غالب شدن وجه تولید سرمایه دارانه در جامعه بلکه از آن مهم تر از لحاظ تغییر کیفی ماهیت طبقاتی دولت. ایران قبلاً هر چه که بود در زمان انقلاب دوم از یک اقتصاد سرمایه دارانه و یک دولت بورژوا برخوردار شده بود. عامل مهم در تاریخ جدید ایران همین تغییر است که به دنبال سرکوب تحولات انقلابی از پایین توسط نیروهای دولتی از بالا و با خشونت و سفاقت انجام گرفته است. اگر طبقات حاکم از سال 1906 با چالش های انقلابی روبرو بوده اند پس چگونه توانسته اند نیروهای لازم را برای حفظ سلطه خود طی این مدت و ادامه تغییرات از بالا گرد آورند؟ پاسخ این است که "نه به تنهایی!" مشخصه بسیار مهم و اساسی دیگر در تاریخ ایران این است که کل دوره تغییرات از بالا مصادف است با دوران مداخلات خارجی (تا سال 1917 امپریالیسم روس و انگلیس مشترکاً) از 1917 تا 1953 امپریالیسم انگلیس و از 1953 تا 1979 امپریالیسم آمریکا).

نتیجه این دخالت ها موقعیت متناقضی بود که ایران در آستانه انقلاب دوم خود را در میان آن می دید. در 1979 سرمایه داری در ایران حاکم بود اما رژیم سیاسی آن به استبداد آسیایی بیشتر شباهت داشت تا پارلامنتاریسم بورژوازی. استبداد سلطنتی نه صرفاً به مثابه بقایای یک گذشته آسیایی بلکه فرانکشاین جدیدی که با ترکیبی از قطعات مختلف از زیاله دانی تاریخ ایران از نو ساخته شده بود و حیات خود را مدیون امپریالیسم بود. به علاوه دیکتاتوری شاه صرفاً یک ناهماهنگی ساده در یک نظام شکوفای سرمایه داری نبود. در واقع ایجاد آن نوع سرمایه داری از بالا بدون وجود چنین هیولایی در راس آن امکان پذیر نبود. دومی پیش شرط اولی بود. شعار انقلابیون مشروطه در دوره ای که هنوز طبقه سرمایه دار چشمگیری در جامعه دیده نمی شد عبارت بود از "آزادی، قانون، امنیت". به هنگام انقلاب 1979 شاه همچنان فوق قانون حکومت می کرد و هیچ شهروندی حتی اعضای خود طبقه حاکم آزادی و امنیت نداشتند. همچون شاهان مغول قبل از او که ایالات را به خدمتکاران وفادار خود هدیه می دادند، رژیم شاه نیز حقوق انحصاری تولیدات سرمایه داری را به ابدی خاندان سلطنتی می فروخت. و در همین زمان انحصارات بین المللی که فروشنده اصلی بودند این اقدامات را به عنوان "انقلاب سفید شاه" مورد تحسین قرار می دادند. بنابراین آنچه شاه را بر سر قدرت نگه می داشت قبل از آنکه قدرت و نیروی روابط سرمایه داری باشد موقعیت ایران در دنیای سرمایه داری بود که او را به ابزار حاکمیت پلیسی مسلح کرده بود.

بنابراین قبل از آنکه انقلاب دوم سر بلند کند ماسک مرگ انقلاب اول را به چهره داشت. این به تنهایی مسئله عجیبی نبود. بسیاری از انقلابات در کشورهای عقب مانده همواره بار سنگین انقلابات شکست خورده قبل از خود را حمل می کنند. در ایران اما تاریخ گره ویژه ای نیز بدان افزوده بود. در همان آغاز بحران انقلابی در سال 1977-1979 نیروهای مترقی انقلابی نه تنها مجبور به مواجهه با طبقه حاکم سرمایه داری مورد تأیید و حمایت آمریکا بودند بلکه باید با طبقات حاکم ماقبل سرمایه داری، بازرگانان و یار غار و شریک شان در طول قرن ها جنایت و خیانت یعنی سلسله مراتب روحانیت شیعه نیز مقابله کنند. این ها

که هر دو تا قبل از انقلاب سفید شاه جزئی از طبقات حاکمه محسوب می شدند، پس از آن به اپوزیسیون شاه پیوسته بودند.

این افشار را نباید با آنچه به عنوان بورژوازی ملی شناخته می شود اشتباه گرفت. هر چند که خود مقوله "بورژوازی ملی" یکی از اغتشاش آفرین ترین مقولات قرن بیستم بوده است. در تاریخ معاصر ایران این افشار به اصطلاح سنتی طبقه حاکم به دلیل حراست و قبیاحت شان از منافع ویژه دستگاه شیعه در برابر دیگر افشار اجتماعی و زدوبند های دایمی با قدرت های داخلی و خارجی همواره انگشت نما بوده اند. از سقوط صفویان به این سو دست های دخالتگر این دو گروه را می توان در تمامی چرخش های مهم تاریخی انتقال طولانی از بالا به سرمایه داری مشاهده کرد. در تمام شکست های جنبش های انقلابی رد پای این دو گروه را می توان پیدا کرد. این ها همان هایی هستند که با انقلاب مشروطیت مخالفت کردند و پس از پیروزی آن به محمد شاه کمک کردند تا با ارتش قزاق روسیه انقلاب را به شکست بکشاند. نیم قرن بعد در 1953 بدون همکاری این دو لایه با ارتجاع داخلی و خارجی جنبش ملی شدن نفت که پیرامون مصدق گرد آمده بود به شکست نمی انجامید و سیا نمی توانست به این آسانی محمد رضا شاه (اکنون شاه شاهان) را مجدداً به تخت سلطنت بنشاند.

توگویی این دو لایه در درون خود تمام ژن های سازشکاری بورژوازی کمپرادور را حمل می کنند. درون شبکه ها و لابی های قدرتمند این افشار همواره می توانستیم باند های مدافع منافع آمریکایی ها، انگلیسی ها، فرانسوی ها و حتی روس ها را مشاهده کنیم. همراه با این شبکه سیاسی، شبکه های مافیایی اقتصادی این دولایه نه تنها بر بزرگترین اراضی کشاورزی ایران دست انداخته بودند بلکه در طول قرن ها شبکه توزیع را هم در انحصار خود داشتند. "مدرنیزاسیون" سرمایه دارانه تحت حکومت شاه طبعاً مستلزم کاهش قدرت اجتماعی سیاسی این دو لایه بود. اما شکل ناقص الخلقه رشد سرمایه داری در ایران تحت سلطه امپریالیسم آمریکا نه تنها این افشار را تضعیف نکرد بلکه توانایی عظیم مالی جدیدی را در اختیارشان گذاشت که بتوانند دقیقاً در همان زمانی که این نوع رشد به بن بست رسیده بود حتی قدرت شاه و امپریالیست های حامی اش را به چالش بطلبند.

بنابراین این از لحاظ نتایج تاریخی باید گفت تراژدی انقلاب ایران در این بود که پس از موفقیت در سرنگونی رژیم شاه و دوستان آمریکایی اش در 1979 قدرت را به بخش های حتی عقب افتاده تر طبقه حاکم واگذار کرد. بخش هایی که تبار ارتجاعی شان به ضد انقلاب مشروطیت بازمی گشت. برای اتحاد مرکب استبداد ایرانی و روسی 5 سال طول کشید تا انقلاب مشروطیت را به شکست بکشاند. انقلاب دوم اما به محض آن که اجازه داد اسلامی بشود شکست را در پیشانی خود حک کرده بود. هنگامی که این انقلاب اعلام پیروزی کرد چیزی نبود جز یک انقلاب ضد انقلابی. انقلابی علیه تاریخ. سی سال بعد هیچ جای شکی وجود ندارد که این انقلاب به حکومت افشاری منجر شد که در مقام مقایسه با حاکمان سرنگون شده از گوشه های تاریک تری از تاریخ ایران بیرون کشیده شده بودند و تغییراتی که اینان در زیرساخت اقتصادی سرمایه داری ایران ایجاد کرده اند منجر به تثبیت رژیم سرمایه داری محتضری شده است به مراتب استبدادی تر، انحصاری تر، فاسد تر و وابسته تر از آن که سی سال قبل سرنگون شده بود.

داستان انقلاب "اسلامی" ایران بنابر این قبل از هر چیز داستان چگونگی موفقیت ضد انقلابی است که توانست با قرار گرفتن در رهبری آن، انقلاب اصیل مردمی را به یغما ببرد. آیا این عقب گرد تاریخی خصلت غریب ایرانی هاست؟ یا باید علت را در "اعتبار" اسلام جستجو کرد؟ خود خمینی دستان نامرئی خداوند را در پس پشت ماجرا می دید اما نیازی نیست ما در این جستجو دورتر از نظام جهانی سرمایه داری و رهبرش امپریالیسم آمریکا برویم که بدون دخالت دستان خون آلودش هیچکدام از این سناریو ها، حتی سناریوهایی که امروزه در حال اجرا هستند رخ نمی دادند. واقعیت ساده و امروزه مستند این است که در ابتدا امپریالیسم آمریکا هر نوع آلترناتیوی را در ایران مورد بررسی قرار داد تا بتواند دولت بورژوازی را سرپا نگهدارد و ولی سرانجام آگاهانه روسیوی فاشیسم مذهبی کرد. برای شکست انقلاب 1906 دخالت نظامی مستقیم امپریالیسم لازم بود، اما در انقلاب 1979 امپریالیسم "عقل تر" که نقداً از وفاداری ابزار نظامی و جاسوسی متعددی نظیر ساواک و ارتش سلطنتی بهره مند بود ضد انقلاب را در راس انقلاب قرار داد. اسناد تاریخی سی سال اخیر نشان داده اند که امپریالیسم آمریکا نه

یک پنجم کارخانه های دانمارک در آستانه ورشکستگی

از نشریه Politiken دانمارک - برگردان : نگارمحسنی
آمار کارخانه های ورشکسته دانمارک 30 درصد در یک سال اخیر افزایش داشته است.

شرایط نا بهنجاری در انتظار هزاران کارخانه دانمارکی است. آمار واحدهایی که با بحران اقتصادی مواجه هستند حدود 30 درصد طی یک سال اخیر افزایش داشته است (برگرفته از آر. کی. ایی).

"این افزایش نگران کننده است و ما سالهاست که چنین افزایش شدیدی نداشته ایم و سالهاست که از آخرین بحران اقتصادی دور شدیم. (کمیلرز، رئیس بخش ارتباطات موسسه اکسپرن)

موسسه اکسپرن کارخانه های دانمارک را بر اساس شدت بحرانی که دامنگیر آنهاست به شش کاتگوری تقسیم می کند. بدترین کاتگوری، کاتگوری است که بدترین وضعیت اقتصادی را دارند و بیشترین ریسک برای ورشکستگی آنها وجود دارد. تعداد 29841 کارخانه در این کاتگوری قرار دارند. این آمار است که در ماه ژانویه 2008 به ثبت رسیده است. در ژانویه 2009 این تعداد به 38438 کارخانه رسید که در قیاس با سال 2008 رشد قابل توجهی داشته است (8591 کارخانه). این تعداد برابر است با حدود یک پنجم از کارخانه های مورد بررسی که موسسه دانمارکی آکتی و آپارت ثبت کرده است. موسسه اکسپرن این آمار را بر اساس فاکتورهای اقتصادی مانند دارایی، اعتبار و درآمد ارائه داده است. جمع بندی این سه فاکتور یک تصویر دقیق از اوضاع اقتصادی و قدرت مالی یک کارخانه بدست می دهد.

کمیلرز می گوید:

این یک هشدار جدی است، وقتی که یک کارخانه در بدترین کاتگوری جا می گیرد. این یک تاکیدی است بر اقتصاد ناپسامان یک واحد. این یعنی کارخانه با پرداخت هزینه های مشکل دارد، یک اعتبار پایین دارد و همچنین می شود گفت که این واحد در آستانه ورشکستگی می تواند باشد.

بر اساس گزارش مرکز آمار دانمارک در ماه دسامبر 2008 تعداد 544 کارخانه ورشکست شدند و این یک افزایش 148 درصدی نسبت به سال قبل و همچنین بالاترین رقم را دارد.

همچنین در مقیاس بین المللی نیز صدمه کارخانه های دانمارک چشمگیر است. موسسه بیمه اعتباری آترادیوس آمار افزایش ورشکستگی سه چهارم از سال 2008 را با سال قبل از آن بررسی کرده است. این بررسی نشان می دهد که تنها اسپانیا است که یک افزایش بیشتر از دانمارک را تجربه کرده است. رشد ورشکستگی در دانمارک بیشتر از آمریکا و بریتانیا بوده است. ظاهراً این افزایش ادامه دارد و چیزی حاکی از تغییر در این وضعیت نیست.

علاوه بر این کارخانه های صادر کننده دانمارکی نیز از وابستگی کرون نسبت به یورو ضربه می خورد و دانمارک نمی تواند با بازارهای مهمی مانند انگلستان، نروژ و سوئد رقابت کند.

بحران اقتصادی تاثیر زیادی در مسکن دانمارک داشته است. این بخش از اقتصاد دانمارک بیشتر از کشورهای دیگر صدمه دیده است و رکود چشمگیری در مسکن دیده شده است. همچنین می شود گفت که رکود در بازار مسکن تاثیر زیادی در افزایش ورشکستگی و بحران در میان صنعتگران ساختمانی (کارگران ساختمانی) داشته است.

از طرفی دیگر کارخانه های مواد غذایی نیز دچار بحران شده اند مانند دانیش کرون که اعلام کرد تصمیم دارد 861 کارگر را اخراج کند (که بزرگترین اخراج در دوره بحران اقتصادی است). به علاوه بانک جنوب دانمارک نیز اعلام کرد که 100 نفر از پرسنل خود را ناچاراً اخراج خواهد کرد.

حزب سوسیال دمکراتها برای تخفیف بحران طرح یک پکه 36 میلیارد کرونی را جهت وام به کارخانه ها و سرمایه گذاری های دولتی ارائه دادند.

نزدیک به 18 میلیون بیکار در اروپا در پایان سال 2008 ثبت شد که تقریباً 1.7 میلیون نفر نسبت به سال 2007 افزایش داشته است.

Eurostat منبع 18. Februar 2009

تنها با ضد انقلاب اسلامی معامله کرد که متحدین غربی اش را نیز نسبت به این سیاست قانع ساخت. مسلم این است که بدون یاری امپریالیسم پیروزی ضد انقلاب اسلامی قابل تصور نبود.

با پشتیبانی از اسلامیزه شدن انقلاب ایران، امپریالیسم توانست انقلاب ایران را شکست دهد و نظام سرمایه داری را محفوظ نگه دارد اما به قیمت ایجاد هیولای تنوکراتیکی که نه تنها جامعه ایران را به قبل از قرن 19 پرتاب کرده است که به یکی از نیروی ارتجاعی مهم جهانی علیه جنبش های سکولار و مترقی از جنوب شرقی آسیا تا آفریقای شمالی و به ویژه در خاورمیانه تبدیل شده است. امروزه همین جریاناتی که با کمک امپریالیسم از غارهای تاریخ به بیرون خزیدند حتی منافع خود امپریالیسم را تهدید می کنند. این نخستین باری نیست که سگ هار اربابش را گاز می گیرد. و در واقع با رشد احساسات ضد امپریالیستی در منطقه خاورمیانه هرچه بیشتر گاز بگیرد قدرتش افزوده می شود. هنگامی که بخش مهمی از چپ ضد سرمایه داری در غرب برای فاشیسم مذهبی به عنوان نیروی ضد امپریالیست هورا می کشد ما از مردم ستمدیده فلسطین که در چنگال سگ دیگر هار امپریالیسم آمریکا رها شده اند چه انتظاری داریم؟

این شکست بار دیگر خصلت اصلی دوران ما را برجسته می کند. سرمایه داری همچنان رشد می کند و حتی در دوران نزول تاریخی اش مسلط باقی مانده است. این تداوم اما همزمان ماریج سرطانی بازگشت به گذشته ماقبل سرمایه داری را نیز باز تولید می کند. مثال انقلاب ایران نشان داد که در دوران افول این نظام جهانی حفظ ظاهر دمکراتیک در مترویل باید با تقویت فاشیسم مذهبی در حاشیه همراه باشد. امروزه صدور امپریالیستی سرمایه چیزی جز صدور بربریت نیست. سی سال پس از انقلاب شکست خورده، انقلاب دوباره جان می گیرد تا طبقه حاکم ایران را به چالش بطلبد. اما دور تسلسل خبیث تاریخ ایران نیز باز گشت می کند. تحریم های امپریالیستی و تهدید به دخالت نظامی در ایران بار دیگر ارتجاعی ترین اقشار طبقه حاکمه ایران را تقویت خواهد کرد تا هر چه آزادانه تریه سرکوب نیروهای مترقی مبادرت کنند. آیا کسی می تواند تصور کند که آخرین طرح امپریالیستی برای تغییر رژیم در ایران چیزی بهتر از آن باشد که در 1979 انجام دادند؟

تاریخ نگارش به انگلیسی : ژانویه 2009

تاریخ ترجمه به فارسی : فوریه 2009

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.eteheadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .



آنها برای دفاع از ستمگری های خود، رژیم را که بیشترین نسب را به سفاکان تاریخ میرسد به وکیل مدافع صوری قربانیان خود تبدیل کردند و خود حتی از انتشار درخواست کمک به آنها خودداری نمودند..

مهمات " گم شده " غزه و میراثی به مراتب شوم تر

*ارتش های "دموکراسی" که با وعده آزادی و رهایی زنان به خاورمیانه لشکر کشیدند، حالا به مشاور سکسی روسای قبایل تبدیل شده اند که بعد از تصاحب دختران خردسال از شدت پیری قادر به " بهره برداری از کشتزارهای خود نیستند."

روشنگری. اگر ابعاد واقعی عملیات اسرائیل در غزه، در رسانه های بزرگ انحصاری به درستی پوشش داده نشد، حالا انتشار گسترده خبر " گم شدن " مهمات منفجر نشده توسط همین رسانه ها، میتواند اندکی گوشه پرده را کنار بزند و مضمون جنایی عملیات مزبور را از طریق قیاس بمب های منفجر شده و نشده تاحدودی فاش کند.

بنا بر گزارش بی بی سی ریچارد میرون سخنگوی سازمان ملل در اورشلیم در رابطه با مهمات گم شده گفت: " ما باتگرانی شدید خواهان بازگرداندن این مهمات هستیم. کاملا روشن است که آنها بطور فوق العاده ای خطرناک هستند و باید به شیوه مطمئنی خنثی شوند."

اما چه چیزی کاملا روشن است؟ آیا روشن است که تولید این همه مهمات آدم کش و نابوده کننده آبادی و آبادانی، و بعد قرار دادن آنها در اختیار ارتش اسرائیل، و بعد فروانداختن بمب ها و موشک های حاوی این مهمات بر سر مردمی در محاصره در شهری که رسماً ارتشی برای دفاع از خود ندارد، مترادفاً متراکم ترین جمعیت جهان را دارد، " فوق العاده خطرناک است " ؟

البته اگر رسانه های انحصاری که نقش بزرگی در اطلاع رسانی یا بی اطلاع نگاه داشتن افکار عمومی جهان دارند، عواقب تکان دهنده استفاده از مهماتی را که مطابق برنامه ارتش اسرائیل در غزه منفجر شد، برای مردم جهان به درستی گزارش میدهند، آنوقت چیزهای زیادی، کاملاً روشن، میشود. از جمله اینکه نه تنها مصادره این سلاح ها توسط حماس بلکه تولید، در تعلق داشتن و صدور آن ها نیز فقط خطر بالقوه نیست، بلکه خطری است که بطور بالفعل به ارتکاب جنایات عظیم علیه بشر انجامیده است.

اما فعلاً باید کورمال کورمال به سوی حقیقت راه گشود و از روزنی که خطر احتمالی مصادره سلاح های منفجر نشده توسط حماس گشوده، حجم و اثرات قطعی سلاح های منفجر شده را حدس زد و ارزیابی کرد.

نکته جالب اینکه خبر بی بی سی انگلیسی در مورد گم شدن مهمات منفجر نشده، وقتی به سایت فارسی این رسانه منتقل شده، چنان با ظرافت دچار ویرایش، و دستکاری شده که این اندک روزنه روشنائی نیز بر خواننده فارسی زبان بسته بماند. در این راه از دستور العمل جواهرسازی، نورالدین کیانوری به حد کمال استفاده شده است. به چند نمونه توجه کنید:

در متن اصلی خبر بی بی سی انگلیسی آمده: این مواد انفجاری از جمله شامل بمب های هوایی و فسفر سفید است که در جریان تهاجم اخیر به نوار غزه توسط نظامیان اسرائیل آتش شد..

در سایت فارسی بی بی سی خبر به این صورت ویرایش شده که مهمات مزبور، متعلق به ارتش اسرائیل بوده و در انبار نگهداری میشده است.. گویا گردانندگان سایت فارسی در بدر در جستجوی اموال "حلال" ارتش

اسرائیل هستند که البته چون، متعلق، به ارتش اسرائیل است طبق قانون مقدس مالکیت حق دارد آنها را "بطور مشروع" و "قانونی" در تهاجم به غزه به قول بی بی سی فارسی "به کار ببرد".

یا در سایت انگلیسی گزارش همراه با عکسی است که خصلت ویرانگر این سلاح های، متعلق، به ارتش اسرائیل بر خانه و آشیانه مردم غزه را نشان میدهد و به همین جهت جوانی مشغول برداشتن عکس از آن با تلفن همراه است. زیر عکس نوشته شده: هواپیماهای اسرائیل صدها تن مواد منفجره بر غزه فرو ریختند که همه آنها منفجر نشد..

اما گردانندگان بی بی سی فارسی ترجیح داده اند به جای این عکس، تصویر دیگری از آرشیو در آورند که سلاح های به کار برده شده را در صحرای خشک و خالی نشان میدهد که ماموری بر سر آن گمارده شده است. گویا سلاح های اسرائیلی، هوشمندانه، راهی بیابان های خالی از سکنه شده و در آنجا " انبار " می شدند و منتظر ورود ماموران سازمان ملل برای خنثی شدن بودند. توضیح زیر عکس هم به این صورت ویراستاری، شده است: بیش از 7 تن بمب و توپ منفجر نشده در نوار غزه به جا مانده است. بدون ذکر فاعل، البته گناه بمب ها و توپ ها به گردن خودشان است.

یا در خبر بی بی سی انگلیسی آمده این 7 تن مواد انفجاری، از جمله شامل سه بمب 2000 پاوندی و هشت بمب 500 پاوندی بوده است که همه آنها توسط هواپیما شلیک شده ولی منفجر نشده بودند. همچنین مقادیر زیادی توپ های 155 میلیمتری حامل ماده شیمیایی و سوزاننده فسفر سفید هم وجود داشت. این جملات در " ویراستاری " گردانندگان بی بی سی فارسی، رزاند، و، حاشیه ای، محسوب شده و حذف شده اند، شاید به خاطر اینکه ذهن خواننده فارسی زبان با این سوال در دناک خسته نشود: آخر چطور به خود اجازه دادید بمب 2000 پوندی و توپ های 155 میلیمتری حاوی فسفر سفید را در جایی شلیک کنید که در هر مترمربعش بیش از هر نقطه دیگری از جهان آدم زندگی میکند و تازه آدم هایش راهی برای فرار هم ندارند؟

لازم به یادآوری است گردانندگان بی بی سی فارسی، در شرایطی خبرگزاری مادر خود را مورد ویراستاری و سانسور قرار میدهند که خود شبکه مادر، حمایت از کشتار اسرائیل را تا به جایی پیش برد که حاضر نشد درخواست 6 سازمان کمک رسانی و حقوق بشری که بیشتر آنها معتبرترین سازمان های امداد انگلستان هستند، برای کمک به قربانیان غزه را منتشر کند و با اینکار به گفته یکی از کارکنان سابق خود، بزرگ ترین رسوایی تاریخ بی بی سی، را به جان خرید. و بعد برای توجیه کار خود به این ادعای عجیب متوسل شد که این کار عدول از موضع بیطرفی بود! اسقف انگلیس به درستی گفت بی بی سی با اینکار نشان داد چقدر بی طرف است و یک کمترین انگلیسی رسوایی توجیه مزبور را اینطور به چالش کشید که وقتی هدف اسرائیل قربانی کردن مردم و کشتار و تخریب است، معلوم است که کمک به قربانیان در تضاد با اهداف اسرائیل قرار میگیرد و نقض بیطرفی محسوب میشود.

با این حساب، حالا چرا این میزان دفاع از کشتارهای اسرائیل برای گردانندگان بی بی سی فارسی کافی نیست؟ آیا فقط از ترس همزبانی با رژیم و به منظور، بشنا در جهت جریان، است که البته در ایران مخالف هر چیزی است که رژیم میگوید؟ یا میخواهند با استفاده از سیاست دشمن دشمن، دوست من است، باردیگر ارتجاعی را به جای ارتجاع موجود به شنوندگان خود قالب کنند؟ و سوال مهم تر این است که: آیا جریان بنیادگرایی در منطقه، از جمله رژیم اسلامی ایران، از این نحوه قربانی کردن حقیقت در راه اهداف سیاسی مقطعی زیان می بیند یا سود می برد؟

خدمت رایگان به رژیم اسلامی ایران

بنابرگزارش بی بی سی پیتر لرنر سخنگوی ارتش اسرائیل گفته است مهمات گم شده توسط حماس ضبط شده است. روشن است که مقامات سازمان ملل هم همین نگرانی را دارند. دیگران هم عموماً همین احتمال را میدهند.

مشکل امایان است: آنها که برای پیشبرد اهداف سیاسی شان، دست زدن به هر نوع جنایتی را برای خود مجاز میدانند، مسلماً در عمل قادر نخواهند بود نه انحصار جنایت را به خود اختصاص دهند و نه علیرغم تمام قدرت خود خواهند توانست بطور کامل از انتشار سلاح جلوگیری کنند. چنانکه گزارش های اخیر از افغانستان نیز نشان میدهد بسیاری از سلاح های ناتو در افغانستان، گم شده، و به دست طالبان و حتی نیروهای تندروتر از طالبان افتاده است. قبلاً هم در عراق سلاح های ارتش های مهاجم، گم می شد، و به دست شورشیان می افتاد. در سومالی نیز به همین ترتیب به دست نیروهای اسلام گرایی که به زور ارتش مداخله گر اتیوپی از قدرت پانین کشیده بودند، سلاح می رساندند. در همین غزه نیز در تمام طول

سال 2006 آمریکا و اسرائیل مشغول انتقال سلاح های سبک به درون غزه بودند و آن را در اختیار عوامل فلسطینی خود تحت هدایت محمود دحلان قرار میدادند که مقدمات یک کودتا علیه حماس را فراهم می آورد. هنگامی که این نیروها با ضدکودتای حماس غزه را ترک کردند، گفته شد بخش بزرگی از سلاح های مزبور در اختیار حماس قرار گرفت. اما خطرناک ترین میراثی که اسرائیل و کلا نیروهای استعماری در جریان جنگ با ترور، برای مردم خاورمیانه برجای میگذارند، مهمات منفجرنشده یا تعدادی اسلحه نیست. میراث شوم تر برای مردم، مشروعیتی است که سرکوب ها، جنگ ها و جنایات گسترده ارتش اسرائیل و سایر ارتش های مهاجم برای بنیادگرایان بین بخشی از مردم بوجود می آورند.

در این مورد کافی است به تحلیل نشریه اکونومیست در آستانه انتخابات اخیر اسرائیل مراجعه کنیم. این مقاله که مزین به عکسی از پرچم سبز حماس است که زیر آن نوشته شده، پرچمی که نمیتوان آن را نادیده گرفت، نموداری را چاپ کرده که توسط یک منبع اسرائیلی [مرکز ارتباطات و رسانه های اورشلیم] تهیه شده و نتایج آخرین نظرسنجی از مردم فلسطین بعد از جنگ غزه را نشان میدهد. در این نمودار می بینیم در ساحل غربی یعنی جاییکه اکنون نیروهای محمود عباس با حمایت اسرائیل و دولت های غربی مستقر شده اند و با اسرائیل همکاری میکنند، محبوبیت حماس حتی بیش از غزه است. بعلاوه در ساحل غربی تعداد کسانی که معتقدند در تهاجم به غزه حماس پیروز شده است به مراتب بیش از غزه است، در حالیکه بخش بسیار بزرگی از مردم غزه که درد جنگ را کشیده اند نه حماس و نه اسرائیل را پیروز نمیدانند. بدتر اینکه هم در غزه و هم در ساحل غربی تعداد زیادی گفته اند دیگر در هیچ انتخاباتی شرکت نمی کنند، بعلاوه بخش بزرگی، از بمب اندازی انتحاری علیه شهروندان اسرائیلی دفاع کرده اند و نسبت کسانی که دیگر همه راه ها را بسته می بینند و به اینگونه عملیات باور دارند در غزه بسیار بیشتر است. باید یادآوری کرد بعد از انتخابات فلسطین حماس عملیات انتحاری را متوقف کرد. به عبارت دیگر نه فقط حماس بلکه حتی گروه های تندرو تر اسلامی، زیر فشار ظلم و سرکوب و جنگ های ضدانسانی اسرائیل فضای مناسبی برای جولان پیدا میکنند.

تازه این نظرسنجی محدود به فلسطینی هاست. اگر نظر سنجی از مناطق اشغالی فراتر رفته و افکار عمومی مردم کشورهای عرب در خاورمیانه را مینا قرار میداد، آنوقت ابعاد واقعی خدمات اسرائیل و حامیان آن به بنیادگرایان و اسلام گرایان بهتر خود را به نمایش میگذارد.

رژیم اسلامی ایران از رشد اسلام گرایی سهم شیر را می برد. البته رژیم ایران با همه گروه بندی های اسلامی در ائتلاف نیست، با بعضی از آنها هم در جنگ است. همانطور که با برخی از قدرت ها و رسانه های غربی، از جمله هم اکنون با بی بی سی، در حالتی از جنگ و گریز به سر می برد یا حتی دشمن است. اما این یاریگری ها و کشمکش ها نباید باعث شود یک حقیقت را فراموش کنیم: رژیم اسلامی ایران بعد از سی سال حکومت با زور تنها به یک دستاورد، خود می نازد: تحکیم موقعیت خود در خاورمیانه. هدیه ای که اسرائیل و قدرت های غربی به رایگان به دامن رژیم انداختند. آتهای برای توجیه استمگرهای خود و متحدانشان، رژیم را سخاوتمندانه به مقام وکیل مدافع صوری مردم ظلم دیده فلسطین و سایر کشورهای خاورمیانه ارتقاء دادند و رژیمی را که بیشترین نسب را به سفاکان تاریخ میبرد، به قربانیان ستم های خود منتسب کردند. این سیاست البته آنها را تیرنه نکرد، بویژه در چشم مردم ستمدیده، ولی رژیم را تقویت کرد و رژیم از این هدیه ی رایگان، در سیاست داخلی و خارجی خود نهایت سود را برده است.

آش آن قدر شور شده که خود آشپز هم نگران است

ستم های اسرائیل چنان بنیادگرایی و اسلام گرایی و ضدیت با آمریکا را در خاورمیانه تقویت کرده که دیگر فقط مدافعان واقع بین اسرائیل مثل اکونومیست نیستند که خود را ناچار به تذکر می بینند. این نوع واقع بینی، حتی در درون هیات حاکمه آمریکا رخنه کرده است. در همین مقاله اکونومیست نقل قولی است از آرون میلر مشاور مسایل اسرائیل - فلسطین دولت بوش که اکونومیست آنرا "اعتراف ندامت گونه" میلر نزد نشریه نیوزویک خوانده است. آرون می نویسد:

"در طول 25 سالی که در رابطه با این مساله برای 6 وزیر خارجه کار کرده ام، نمیتوانم حتی یک جلسه را به خاطر بیاورم که ما یک بحث جدی با یک نخست وزیر اسرائیل درباره نقش مخرب شهرک سازی ها و مصادره زمین، جاده کشی ها و ویران کردن خانه ها بر روند صلح داشته باشیم. [دیگر] لازم است تا حداقل حسابی در کار باشد. و این کار را فقط رئیس جمهور میتواند بکند. او باید به روشنی نشان دهد آمریکا دیگر

حاضر نیست حمایتش را پشت روند صلحی بگذارد که اقدامات عمدی هریک از دو طرف شانس آمریکا برای میانجیگری را تحلیل ببرد. نبودن روند صلح بهتر از روند صلح ناصادقانه ای است که به اعتبار آمریکا صدمه بزند."

آرون میلر البته نگران آمریکا، متحدان آمریکا در منطقه و اهداف آمریکا در خاورمیانه است. ولی میراث شوم آن ها در اساس گریبانگیر مردم خاورمیانه است. آمریکا و قدرت های غربی هنگامی که لازم ببینند سهم خود را از همین میراث بر میدارند. همین حالا در عراق از یک سو با بعثی ها ساخته اند و از سوی دیگر با حزب الدعوه شیعی و نماینده آن مالکی. در سومالی با ادعای بیرون راندن دادگاه های اسلامی، از حکومت، تجاوز و کشتار و ویرانی به راه انداخته و نیمی از جمعیت را آواره کردند، بعد سرانجام با شاخه ای از همین دادگاه های اسلامی روی هم ریختند و از به قدرت رسیدن نماینده واقع گرا، ی آن حمایت کردند، هم اکنون بخش بزرگی از افغانستان در دست طالبان هاست و طالبان های پاکستانی نیز در ایالات شمال غربی جای پای خود را سفت میکنند. همین روزها اعلام شد دولت پاکستان در ازای جلب توافق طالبان ها، سوات واقع در شمال غربی کشور را به آنها واگذار کرده تا قانون شریعه را به اجرا بگذارد. تیمسارهای ناتو گاه به ابتکار خود نیز وارد عمل شده و خبرساز میشوند. مدتی بود که توسل تیمسارها به اثرات معجزه آسای داروی تقویت جنسی ویاکرا به وسیله ای برای مزاح و تمسخر تیمسارها تبدیل شده بود. مساله اما بواقع غم انگیز بود. ارتش های دموکراسی، که با وعده آزادی و رهایی زنان به خاورمیانه لشکر کشیدند، حالا به مشاور سسکی روسای قبایل تبدیل شده اند که بعد از تصاحب دختران خردسال از شدت پیری قادر به بهره برداری از کشتزارهای خود نیستند. آنها که در فلوجه و غزه دخترکان خردسال و خانواده های آنها را به بمب فسفری بستند، در افغانستان برای تسهیل تجاوز به این کودکان به ویاکرا متوسل میشوند.

این مساله فقط غم انگیز نیست، خشمگین کننده هم هست. این ها همین اکنون دارند از میراث شومی که برای خاورمیانه به جای گذاشته اند مشترکا سهم بر میدارند. باید حقیقت خاوران را به حقیقت غزه پیوند زد.

راه دیگری نیست.
* گزارش بی بی سی انگلیسی

http://news.bbc.co.uk/2/hi/middle_east/7895123.stm
* همان گزارش در وبسایت فارسی آن
http://www.bbc.co.uk/persian/world/2009/02/090217_nh_gaza_bo_mb.shtml

*مقاله اکونومیست
http://www.economist.com/opinion/displaystory.cfm?story_id=13110485
3 اسفند 1387 برگرفته از سایت روشنگری

برای دانشجویان دربند دانشگاه امیر کبیر

در استقبال از تحصن دانشجویان دانشکده ی فنی دانشگاه تهران

اینک زمان ما شده

پایبزه گذشت

خون ریخته است این درخت

پای بتان شکسته است

پا بهجاست

دانشکده کنون

خود خانه ی من است

دستان تو رفیق

جای دگر شدن

آغوش باز درس

قبر جهالت است

دست تو درس نوست

با نوشدن بهار

با رد شدن ز برگریز پار و کنون

آغوش کیمای تو اینک بهجاست

فردا بهار ماست

احمد زاهدی لنگرودی

آخر زمستان 1387

میلیونر زاغه نشین و "غرور ملی"



سازندگان فیلم از جمله کارگردان آن دانی بویل [در عکس بالا] شدیداً استثمار کودکان را تکذیب کرده اند.

روشنگری. فیلم میلیونر زاغه نشین که هشت جایزه اسکار را به خود اختصاص داد، در زندگی واقعی دارد سرگذشت جالبی پیدا میکند. دو کودکی که نقش خردسالی ستارگان فیلم را بازی کردند دو کودک زاغه نشین هستند به نام اجرالدين اسماعیل و روبینا علی قریشی که در ویران سراهایی زندگی میکنند که همراه توسعه بمبئی توسعه پیدا کرده اند.

بنا بر گزارش رویترز مقامات شهراکونون تصمیم گرفته اند این دو کودک را با خانواده شان از محل زندگی شان در زاغه غریب ناگوار به دو آپارتمان نوساز منتقل کنند. نشریه انگلیسی ایندپیندنت نوشته است آمارجیت سینگ مانهاس رئیس پروژه توسعه و خانه سازی که سازنده این آپارتمان هاست میگوید مقامات محلی حزب کنگره با او تماس گرفته اند تا این آپارتمان ها را برای کودکان مزبور رزرو کنند. آقای سینگ مانهاس در این رابطه گفت: " ما دیداری با رهبران کنگره داشتیم واحساس می کردیم این بچه ها برای ملت غرور آفریده اند و باید به آنها خانه های رایگان داده شود. ما توصیه کردیم این کار انجام بشود و صد در صد مطمئنم وزیران را تایید خواهد کرد."

صد در صد!! آقای وزیراعظم مومبی هم لازم و واجب است چیزی به روی مبارک نیابد و نام این دو کودک را با غرور ملی تداعی کند. مثل اینکه فیلم میلیونر زاغه نشین در زندگی واقعی دارد سناریوی خود را بازسازی میکند. نه به خاطر اینکه دو کودک زاغه نشین مثل قهرمان فیلم به کمک واقعه ای استثنایی و نادر از همتایان خود فاصله گرفته و به "میلیونر" ها یا آنها که حق شرکت در مسابقه " چه کسی می خواهد میلیونر شود " دارند، می پیوندند. شباهت عمیق تر است.

روایتی که فیلم نقل میکند، تناقضی را به نمایش می گذارد: سطحی از "اطلاعات عمومی" که انتظار میرود به افرادی با تحصیلات بالا تعلق داشته باشد و معمولاً به صورت دانش بی جان مربوط به وقایع و پدیده های پراکنده و بی ارتباط با یکدیگر در ذهن نخبگان تلمبار میشود، در سرگذشت واقعی یک زاغه نشین فرازهای تاریخی به شدت هولناک و درآورد از آب در می آید که از طریق تراژدی زندگی انسان های واقعی به هم ارتباط پیدا کرده و جان پیدا میکند. چه سناریونویس و کارگردان یا نویسنده کتاب اصلی خواهند چه خواهند، مشاهده این فیلم، در ذهن تماشاگر بلافاصله این واقعیت را زنده میکند که آن یک نفری که در جریان این سرگذشت برجسب روندی کاملاً استثنایی و "خلاف قاعده" یعنی یک مسابقه تلویزیونی میلیونر شده است، نه فقط انبوهی به خاک افتاده و خاکستر نشین بلکه خشونت و سببیت و رذالتی را یادآوری میکند که به شیوه ای کاملاً " قاعده مند " از زاغه نشینی و فاجعه آفرینی، میلیون ها را بر هم انباشته و میلیونرها را می سازد.

این تناقض است که اکنون تحت تاثیر موفقیت فیلم در حال بازسازی است. آقای سینگ مانهاس و مقامات حزب کنگره و آقای وزیر که "صد درصد" موافق اند به دو کودک به عنوان آفرینندگان غرور ملی پاداش بدهند، البته خبرهای "غرور آفرینی" را که اکنون به "اطلاعات عمومی" تبدیل شده اند، شنیده اند. از جمله اینکه فیلمی برگرفته از مدل داستان سازی بالیوودی و فیلمبرداری شده در هند با تعداد زیادی هنرپیشه هندی هشت جایزه اسکار گرفته، دو کودک هندی را از خانه های شان در زاغه ها با هوایما مستقیماً به لس آنجلس برده اند و در کنار ستارگان شهیر روی فرش قرمز سالن جایزه اسکار جلوی دوربین

هایی قرار داده اند که چشم میلیون ها تماشاگر در سراسر جهان به آن می نگرستند و حتما شنیده اند فریده پینتو ستاره زیبای فیلم را وودی آلن کارگران شهیر آمریکا در کنار ستارگان نامداری چون سرجان هایکینز برای شرکت در فیلم بعدی خود انتخاب کرده است.

اما فیلم اطلاعات دیگری هم به تماشاگران خود داده که مقامات هندی ترجیح میدهند به "خبر" و مهمتر از آن "اطلاعات عمومی" تبدیل نشود. در واقع فیلم پر از صحنه هایی با خبرهای غیر منتظره است. در همان صحنه های اول فیلم، خشونت سبعانه علیه جوان بازداشت شده این تصور را ایجاد میکند که با صحنه های شکنجه توسط ماموران ویژه در یکی از دیکتاتوری های نظامی یا اسلامی روبرویم. اما ماموران، پلیس آنهم پلیس کاملاً عادی شهری از آب در می آیند، و قربانی مظنون است به جرمی غیر جنایی و غیر سیاسی، و علت اتهام بدگمانی نخبگان و پلیس به مردم عادی!

با آنچه که در تنوری و اطلاعات عمومی، سمبل های مقدس ملی و مذهبی محسوب میشوند، در زندگی عملی پرچم جنایت های خوفناک و تکان دهنده علیه اقلیت های مذهبی و ملی از آب در می آیند! امری که باعث شده برخی فیلم را انتقام مسلمان های سرکوب شده هند بخوانند*، یا خیریه سازمان یافته در خدمت کودکان خیابانی که جنایت سازمان یافته علیه بی پناه ترین کودکان از آب در آمده و دلارهای سبزی که در پشتش چشم کودکی از حدقه بیرون کشیده میشود و در رویش مردی خوش نام به جویندگان خوشبختی چشمک می زند، یا صنعت مولتی میلیاردری بالیوود که سند موفقیت اش را در تصویری که کودکی سراپا غرق در مدفوع به دست دارد امضاء می کند، یا توسعه و پیشرفتی که غذا و هوایش را از توسعه فلاکت و نکبت میگرد و سرانجام غرور و افتخاری که ساختمان های رفیع اش را بر بدترین اشکال رذالت و کلاهبرداری بنا کرده است.

البته اینها چیزهایی نیستند که تبدیل شان به اطلاعات عمومی، برای "غرور ملی" مفید باشد. بویژه لازم است فراموش کنیم دهه های نئولیبرالی در هند تاریخ کوچ دادن های نامرئی بی چیزان، خودکشی های دسته جمعی دهقانان و کشتارهای خیابانی اقلیت هاستی تجاوز دسته جمعی به زنان در خیابان ها تحت شعار ناسیونالیسم را رقم زد. جای شکرش باقی است هند یک دموکراسی است و هنرپیشگان فیلم مثل کشورهای ما با اتهام توهین به غرور ملی یا "شعائر مقدس نظام" مجبور نمی شوند کفاره گناهان حاکمان را بپردازند. هرچه باشد فراموش کردن برخی اطلاعات داده شده در متن فیلم توسط مقامات هندی و چسبیدن به غرور ملی که زاغه نشینان آفرینند، باعث شده حداقل خانواده دو کودک زاغه نشین به حداقلی از حقوق یک انسان برسند و سرپناهی پیدا کنند. زیرا شایع شده فقط مقامات هندی نیستند که برای زاغه نشینان حقی بیش از زاغه نشینی قابل نیستند، حتی سازندگان اروپایی فیلم هم با زاغه نشینان بر اساس هویت زاغه نشینی شان رفتار کرده بودند. البته خود سازندگان فیلم جدا به تکذیب اینگونه خبرها پرداخته اند.

به هر حال بنا بر گزارشات رسانه ها محمد اسماعیل، پدر اجرالدين به سل دچار است. او به "تایم ایندیا" گفته است: " ما پول چندانی از سازندگان فیلم دریافت نکردیم. هرچه هم که گرفتیم تمام شد. ما در این زاغه یک دیوار کاغذی نداریم. و آینده مان نیز به همین ترتیب نامطمئن است." رفیق قریشی پدر روبینا که نجار است گفت: " خانه ما را مقامات خراب کردند. ما خوشحالیم که یک سرپناه دایمی پیدا می کنیم. روبینا خیلی خوشحال خواهد شد."

سازندگان فیلم از جمله کارگردان آن دانی بویل شدیداً استثمار کودکان را تکذیب کرده و گفتند به بچه ها برای 30 روز کار بیش از میزان متوسط محلی پرداخته اند و برای تحصیلات آنها صندوقی در نظر گرفته شده است. همچنین می گویند قبل از این که مقامات وارد ماجرا شوند، قول دادند برای بچه ها خانه ای تهیه کنند.

* در مورد زمینه ضمنی فیلم مینی بر سرکوب مسلمان های هند مراجعه کنید به مقاله زیر در مجله نیشن

http://www.thenation.com/doc/20090309/crossette?rel=hp_curr

ently

*بر مورد خبر خانه دار شدن، دو کودک زاغه نشین مراجعه کنید به ایندپیندنت:

<http://www.independent.co.uk/news/world/asia/slumdog-child-stars-given-new-homes-1632007.html>

10 اسفند 1387

اظهارات تکان دهنده رئیس سازمان اطلاعاتی آمریکا: فاجعه وال استریت به بزرگترین خطر تروریستی دامن زده است!

Chris Hedges. ترجمه هدایت سلطان زاده

ما قابلیت بالایی برای آفریدن هیولاهای خود داریم. بمدت چند دهه، ما همراه با عفريت ذوحیاتینی بنام اسرائیل، در خاورمیانه مداخله کردیم و دست آورد ما حزب الله و حماس و القاعده و جنبش مقاومت عراق و طالبان در حال ظهور مجدد بوده است. اکنون ما در حال روانه کردن اقتصاد جهان به ظرف زبانه و نابود ساختن سیستم محیط زیست بوده و به تماشای شاهکارهای خود مشغول هستیم. علامت دنیای زیبای جدید ما را، از زبان دریاسالار بازنشسته، دنیس بلر Dennis Blair، در هنگام ادای شهادت خود در واشنگتن بعنوان رئیس جدید سازمان اطلاعات، در برابر "کمیته اطلاعاتی سنا" می توان مشاهده کرد. دنیس بلر هشدار داد که عمیق تر شدن بحران اقتصادی، شاید بزرگترین خطر برای ثبات و امنیت ملی ما را بوجود آورده است. وی گفت که این امر می تواند به بازگشت به "خشونت افراطی" دهه های 12 و 1930 منجر شود.

چنین بنظر می رسد که بیشتر وال استریت تا جهاد اسلامی، خطر ناک ترین تروریست های ما را تولید کرده است. ما با سرعت شتابانی شاهد بسته شدن کارخانه ها و فروشگاه ها، تورم، ورشکستگی های مزمزم، دور تازه ای از تصرف خانه ها [توسط بانک ها]، صف های طولانی اعانه نان، بیکاری بسیار دامنه دار تر از "بحران بزرگ" 1929 خواهیم بود، و دنیس بلر از یک تغییر اجتماعی بزرگی در هراس است.

"سازمان بین المللی کار" سازمان ملل، پیش بینی کرده است که امسال در جهان 50 میلیون نفر کار خود را از دست خواهند داد. هم اکنون بر اثر این فرو ریزی، 3.6 میلیون نفر در آمریکا کار خود را از دست داده اند. همچنین بر اساس پیش بینی صندوق بین المللی پول، رشد اقتصادی در جهان 5.5 درصد در سال 2009، یعنی بدترین رشد اقتصادی از زمان جنگ جهانی دوم ببعده خواهد بود. در آمریکا تاکنون 2.3 میلیون نفر صاحب خانه وامدار، اخطار عدم بازپرداخت بدهی و با تصرف مجدد آنها توسط بانک را دریافت کرده اند. این رقم در سال افزایش نیز خواهد یافت، بویژه اینکه بانک ها شروع به باز پس گیری مستقلات تجاری خالی کرده اند. در سال 2008، حدود 20000 بانک در جهان ورشکسته شده، و بصورت حراج فروخته شده و یا "ملی" شده اند. و پیش بینی شده است که امسال 62000 کمپانی در آمریکا در خواهد بست. رقم بیکاری، اگر تعداد کسانی را که دیگر در جستجوی کار نیستند و یا آنهانی را که بدنبال کار نیمه وقت می گردند و لی پیدا نمی کنند بر ارقام بیکاری اضافه کنید، نرخ بیکاری در آمریکا به 14 درصد نزدیک خواهد شد.

و برای ما ابزار کمی برای باز کردن راه خود برای خارج شدن از این وضعیت باقی مانده است. جهانی شدن، شاخه تولید در آمریکا را ویران کرده است. مصرف کنندگان آمریکایی بر اثر ارانه اعتبار اسان توسط کمپانی های کارت های اعتباری، 14 تریلیون دلار بدهی دارند. حکومت تعهد به ریختن چندین تریلیون برای حل بحران گردیده است که بیشتر آن با از طریق گرفتن وام و یا چاپ هرچه بیشتر پول خواهد بود. و حکومت، تریلیون ها دلار بیشتر نیز برای ادامه هزینه های جنگ عراق و افغانستان همچنان قرض می کند. و متأسفانه کسی این واقعیت بدیهی را بر زبان نمی آورد که ما هرگز قادر به باز پرداخت این همه قرض نخواهیم بود! ما میخواهیم هر طور شده، راه خروج از بحران را پیدا کرده و پروژه امپراتوری خود را بر پایه قرض حفظ کنیم! بگذار کودکان ما نگران چنین وضعیتی باشند! در برابر این بحران، هیچ طرح واقع بینانه و جامعی که مبتنی بر محدودیت های شدید ما بوده و یا مانع از خونریزی شده و یا انبوه محرومیت های فزاینده ما را بتوان شهروندانی که رنج میبرند، کاهش دهد، عرضه نمیشود. حال شما این وضعیت را با استراتژی امنیت ملی دولت برای سرکوب بالقوه نا آرامی های داخلی کنار هم بگذارید و آتوقفت تصوری از آینده ای که در انتظار ماست بدست خواهید آورد. آینده چندان درخشان بنظر نمی رسد!

دنیس بلر در برابر سنا می گوید: "دغدغه مرحله مقدم دولت آمریکا، بحران اقتصادی جهان و پی آمد های ژئوپولیتیک آنست. بحران اکنون بمدت یکسال است که ادامه دارد و اقتصاد دانان اختلاف نظر دارند که ما کی و چگونه به پایان آن خواهیم رسید. برخی حتی ترس آنرا دارند که بحران عمیق تر شده و حتی به سطح "بحران بزرگ" برسد. البته همه ما عوارض دراماتیک ناشی از بحران اقتصادی در اروپای دهه های 1920 و 1930، و بی ثباتی و سطوح بسیار بالای خشونت در آن سال ها را بخاطر داریم."

شبح نا آرامی اجتماعی، در "کالج جنگی ارتش آمریکا" در ماه نوامبر در یک "تک نگاری" تحت عنوان: "ناشناخته های شناخته شده: شوک های استراتژیک غیر سنتی در توسعه استراتژی دفاع" نیز مطرح گردید. سند تک نگاری هشدار می دهد که "نیروی نظامی باید برای "چا به جانی های استراتژیک ضمنی در داخل آمریکا آماده باشد، که ممکن است" بر اثر فرو ریزی اقتصادی غیر مترقبه، "مقاومت هدفمند داخلی"، "وضعیت های اضطراری فراگیر در بهداشت عمومی" و یا "از بین رفتن کارکرد سیاسی و نظم حقوقی" بر

انگیزه شده باشد. سند مزبور خاطرنشان می سازد که "خشونت داخلی وسیع، دستگانه دفاعی را بر آن خواهد داشت که اولویت های خود را نهایتاً به دفاع از نظم داخلی و امنیت انسانی تغییر دهد". سند ادامه می دهد:

"دولت آمریکا و نیروی نظامی آمریکا که بخاطر امنیت طولانی داخلی در خواب خرگوشی فرو رفته بود، تاگزیر خواهد بود که بسرعت بخش هائی و یا حتی بیشترین بخش از تعهدات امنیتی خود در خارج را برای رویارویی با نا امنی بسرعت فزاینده داخلی، به کشور فرا خواند."

"در صورت وخیم شدن اوضاع، این امر ممکن است شامل استفاده از نیروی نظامی علیه گروه های مخالف در داخل آمریکا نیز باشد. مضاف اینکه وزارت دفاع، ضرورتاً یک وسیله اساسی برای تداوم حیات قدرت سیاسی در یک کشور چند ایالتی، و یا تعرض و آشوب داخلی در مقیاس ملی، بشمار می رود."

بزیان انگلیسی ساده که بوروکرات ها و نظامیان از بیان علنی آن امتناع دارند، این اظهارات جز بر قراری حکومت نظامی و اداره کشور بصورت دفاکتو توسط وزارت دفاع، چیز دیگری نیست. آنها چنین احتمالی را بررسی می کنند. بنابراین شما نیز باید آنرا در نظر بگیرید.

دریاسالار دنیس بلر در طی اظهارات خود برابر سنا هشدار می دهد که "تقریباً یک چهارم از کشور ها در جهان هم اکنون سطح پائینی از بی ثباتی، نظیر تغییر حکومت ها بخاطر کاهش اقتصادی جاری را تجربه کرده اند". او اضافه می کند که "بخش بزرگی از تظاهرات ضد دولتی در جهان، در اروپا و کشورهای سابقاً عضو شوروی بوده است". ولی این بدان معنا نیست که این تظاهرات ضد دولتی به آمریکا سرایت نخواهد کرد. دنیس بلر به سناتور ها می گوید که فروریزی سیستم مالی جهانی، "احتمالاً موجی از بحران های اقتصادی در کشورهای اقتصاد بازار جدید را در سال 2009 بوجود خواهد آورد". او همچنین اضافه می کند که "کشور های آمریکای لاتین، کشور های سابقاً عضو شوروی و کشورهای ساحل جنوبی آفریقا، فاقد منابع نقد و یا امکان دسترسی به کمک های بین المللی و اعتبارات و یا مکانیسم های مقابله با این وضعیت هستند."

"وقتی رشد کاهش می یابد، گزینه من بمن می گوید که مسائلی از آن ناشی خواهد شد، و ما آنها را مورد توجه قرار می دهیم". وی به این نکته اشاره می کند که "الگوهای آماری نشان می دهند که بحران های اقتصادی اگر بیش از یک یا دوسال ادامه پیدا کنند، خطر بی ثباتی، رژیم ها را تهدید می کند."

دنیس بلر، روایت تاره ای از ترس را ارائه می دهد. هرچه بحران اقتصادی شتاب بگیرد، بما خواهند گفت که نه افراطیون ریشدار اسلامی، بلکه ارازل و اوپاش داخلی، طرفداران محیط زیست، آنارشویست ها، اتحادیه ای کارگری، و افراد خشمگینی از طبقه کارگر که به بی توانی کشیده شده اند، ما را تهدید میکنند، هر چند که افراد نشسته بر مسند قدرت، هروقت که لازم شد، برای دادن شوک غیر بومی به ما، از در آوردن افراطیون ریشدار اسلامی از انبان خود ایابی نخواهند داشت. جرم و جنایت همانگونه که در زمان های آشفتگی و بحران رخ میدهد، فزونی خواهد یافت. آناتی که مخالف امنیت دولتی با مشت آهنین هستند، بهمیگر خواهند پیوست و بنگاه های خبر پراکنی از رشد جرم و جنایت مادون طبقه ای ها خبر خواهند داد.

سناتور جمهوریخواه کرسٹوفر بوند Christopher Bond از ایالت میسوری که معاون کمیته سنا ست، نمیدانست که در برابر اظهارات دنیس بلر چه بگوید، و به این گفته بسنده کرد که بلر، "شرایطی را در باره کشور عنوان میکند" و بحران اقتصادی جهان "به کانون اصلی جامعه اطلاعاتی تبدیل شده است". فروریزی اقتصادی، بلاهت اعتقاد جمعی ما به بازار آزاد و بی پایگی یک اقتصاد مبتنی بر رشد بی پایان، مصرف و قرض بیسپهره بیشتر را بر ملا کرده است. ایندولوژی رشد نامحدود، ناتوان از در نظر گرفتن تحلیلی رفتن وسیع منابع جهان از سوخت فوسیلی گرفته تا آب تمیز و کاهش نخایر ماهی ها، اضافه رشد جمعیت، افزایش جهانی گرما و تغییر محیط زیست بوده است. جریان عظیم بین المللی سرمایه های بی کنترل، سیستم مالی جهان را به فلاکت کشانده است. وجود دلاری گران قیمت گذاری شده (که بزودی با کاهش ارزش روبرو خواهد شد)، تکنیک وحشی، حباب سهام و مالیه معطوف به مستغلات، حرص لجام گسخته و بی مهار، نابودی بخش تولیدی کشور، قدرت دادن به یک طبقه الیگارشیک، فساد نخبگان سیاسی ما، به فقر کشاندن طبقه کارگر کشور، متورم ساختن هرچه بیشتر بودجه نظامی و دفاعی و دادن اعتبارات بی کنترل، همگی گونی در توطئه ای هم آهنک، ما را بر زمین کوبیده است. بحران مالی بزودی به بحران پولی تبدیل خواهد شد. شوک دوم، اعتبار مالی ما را تهدید خواهد کرد. ما گذاشتیم که بازار بر ما حکومت کند و اکنون بهای آنرا می پردازیم!

دزدان سرگردنه شرکت های بزرگ، که اصرار داشتند که ده ها میلیون دلار به آنها پاداش داده شود، زیرا خود را بهترین و تیز هوش ترین ها می دانستند، شعبده بازانی کاذب از آب در آمدند. مقامات انتخاب شده ما، همراه مطبوعات، خود را بصورت نوکران فاسد و بی کردار شرکت های بزرگ ظاهر ساختند. مدارس بازرگانی و نخبگان روشنفکری ما، چیزی جز بازار تقلب و عناصر منتقلب نبوده اند! عصر غرب پایان یافته است. به چین نگاه کنید. سرمایه داری لیبرال خود را نابود کرده است. وقت آن نیست که غبار از کتاب های مارکس برگرفته شود!

Chris Hedges، روزنامه نگار و برنده جایزه پولیتزر در روزنامه نگاری است. متن اصلی این مقاله در سایت زیر منتشر شده است.

http://www.truthdig.com/report/item/20090216_bad_new/s_from_americas_top_spy

.....

بازتاب غیرمنتظره جنگ تحمیلی بر فلسطینیان

آلن گرش - ترجمه بهروز عارفی

دولت اسرائیل با برآه انداختن تهاجمی علیه غزه، نه تنها تلاش کرد که عقب ماندگی اش نسبت به جناح راست اسرائیل را در انتخابات آینده این کشور در روز دهم فوریه، تلافی کند، بلکه همچنین در صدد انتقام شکست ارتش این کشور در جنگ با حزب الله در سال ۲۰۰۶ در لبنان بود. با وجود این، ترازنامه این جنگ دور از انتظار بود. نظرسنجی ها پیروزی حزب لیکود با رهبری بنیامین نتان یاهو را پیش بینی می کنند. اما، حماس مقاومت کرد. ابعاد کشتارها و نابودی ها وجهه اسرائیل را کدر تر ساخت.

دولت اسرائیل با برآه انداختن تهاجمی علیه غزه، نه تنها تلاش کرد که عقب ماندگی اش نسبت به جناح راست اسرائیل را در انتخابات آینده این کشور در روز دهم فوریه، تلافی کند، بلکه همچنین در صدد انتقام شکست ارتش این کشور در جنگ با حزب الله در سال ۲۰۰۶ در لبنان بود. با وجود این، ترازنامه این جنگ دور از انتظار بود. نظرسنجی ها پیروزی حزب لیکود با رهبری بنیامین نتان یاهو را پیش بینی می کنند. اما، حماس مقاومت کرد. ابعاد کشتارها و نابودی ها وجهه اسرائیل را کدر تر ساخت.

[این نظامیان] هنوز در دوران جنگ استقلال [۱۹۴۸] یا لشکرکشی به صحرای سینا [۱۹۵۶] بسر می برند. زندگی آنان در تانک، کنترل سرزمین ها یا زیر نظر گرفتن مناطق تحت کنترل و تسخیر آن یا این تپه خلاصه می شود. اما، هیچیک از این ها ارزشی ندارند. (...) در تاریخ، جنگ لبنان [۲۰۰۶] به عنوان نخستین جنگی ثبت خواهد شد که طی آن فرماندهان نظامی متوجه کهنگی جنگ کلاسیک شدند. (۱)، این جملات را یک صلح طلب، گمنام، اسرائیلی بیان نکرده است، بلکه گوینده آن، شخص ایهود اولمرت است (سپتامبر ۲۰۰۸). برای رمز گشایی ضمیر ناخود آگاه نخست وزیر گناهکار اسرائیل، به روانکاوی چون ژاک لاکان نیازمندیم. این نخست وزیر چنان توانایی داشت که در تابستان ۲۰۰۶، جنگ فاجعه باری در لبنان برآه اندازد و سپس آن را در غزه تکرار کند. در حالی که وی ادعا می کرد که کشورش باید از بیش تنگ نظرانه در مورد مسئله امنیت دست بردارد.

بدون تردید، او در بیش از اغلب دولت های اسرائیل؛ که ژنرال موشه ایالون رئیس ستاد ارتش در سال ۲۰۰۲ آنرا صریحاً بیان کرده بود، سهیم است: باید فلسطینیان را عمیقاً به این نکته آگاه کرد که ملتی مغلوب اند. (۲). هنگام هر جنگ جدیدی، این رهبران آهنگ مشابهی سر می دهند که اعراب فقط زبان زور را می فهمند؛ به آن ها درس خوبی، بهدیم و بالاخره صلح میسر خواهد شد. تزییی لیونی، وزیر خارجه اسرائیل اعلام کرد که، ما انگشت ها یمان را روی ماشه نگه خواهیم داشت. (۳). ایهود اولمرت و دولتش طرفدار صلح اند، صلحی از آنگونه که ایالات متحده در قرن نوزدهم به قبایل بومی سرخ پوست تحمیل کرد.

در هجدهم ژانویه، توپ ها بطور موقت از شلیک باز ایستادند. دولت اسرائیل می خواست که ارتش آن پیش از آغاز ریاست جمهوری باراک اوباما از غزه خارج شود و حماس به اسرائیل یک هفته مهلت داد تا سربازانش را خارج کند و گذرگاه های میان غزه و جهان خارج را دوباره باز گشاید. علاوه بر نابودی همه زیربناهای حیاتی که عامدانه ویران شد، نظیر وزارت خانه ها، مراکز آتش نشانی و البته مجلس و دانشگاه؛ بهانی که اهالی پرداختند، همه تلویزیون های جهان را بخود اختصاص داده بود. حتی رسانه های فرانسه که در آغاز بسیار خجالتی برخورد می کردند، دیگر نمی توانستند بزرگی فاجعه را نادیده بگیرند. به غیر از جناباتی که شاید روزی رهبران اسرائیل را به دادگاهی بین المللی بکشاند، و خارج از هر برداشت اخلاقی، ببینیم پس از پایان این نبردها، چه دورنمای سیاسی محلی و منطقه ای بوجود خواهد آمد؟

هدف درجه اول دولت اسرائیل تضعیف دائمی حماس از جمله سیاسی و نظامی بود. اسرائیل مدعی است که درس خوبی، به تروریست ها داده است. آیا مسئله به همین سادگی است؟ تاکتیک بمباران وسیع و فرار از نبردهای رودررو تلفات ارتش اسرائیل را محدود کرد. مرحله سوم عملیات که شامل تهاجم پیاده نظام به درون شهرها بود، به اجرا در آمد. این تاکتیک ها به ارتش اسرائیل امکان نداد تا هسته نظامی حماس را که بین سه تا پنج هزار رزمنده آموزش دیده اند، از هم بپاشاند. حماس همچون حزب الله در سال ۲۰۰۶، توانست تا آخرین لحظه به پرتاب

موشک ادامه دهد. و عملیات تامین اسلحه نیز، هر چند خفیف تر بود ولی ادامه یافت.

انتقادات وارد به استراتژی سازمان اسلام گرا و از جمله پرتاب موشک به سوی غیر نظامیان به جای خود، ولی اکثریت عظیمی از فلسطینی ها دولت اسرائیل را مسنول این نابودی ها می دانند. همان طوری که شهادت خانم النا کلیبو سفیر سابق کوستاریکا در اسرائیل و مددکار امور بشر دوستانه کنونی در غزه حاکی است، مردم از سال های دراز هرگز نتفرشان نسبت به اسرائیل تا این اندازه زیاد نبوده است. و هنگامی که اسرائیل تاکید می کند که این جنگ علیه حماس بود و نه غیرنظامیان، مردم ریشخند می زنند. (۴)

فلسطینی ها همچنین به تشکیلات خود مختار فلسطین ابراد می گیرند که در زمان جنگ دچار بی عملی شده است. بحران دورنی سازمان الفتح که به رغم فراخوان وحدت و مقاومت مروان برغونی از درون زندان، پیش از این نیز دچار تفرقه بود، عمیق تر شد. (۵) محمود عباس که موقعیتش متزلزل و خود منزوی شده بود، ناگزیر شد که به تشکیل حکومت وحدت ملی فراخوان دهد. در روزهای آینده، غزه تحت کنترل حماس باقی مانده و یا توسط تشکیلات ملی اداره خواهد شد که در آن نقش مرکزی به عهده حماس خواهد بود. آیا هدف اسرائیل این بود؟

نقش اساسی نوسازی

در مرحله آینده، اصلی ترین مرحله بازسازی غزه است و اسرائیل می خواهد که مستقیماً بر آن نظارت کند. مسنولین اسرائیل بر این امر تاکید می کنند که هیچ طرحی را نخواهند پذیرفت و بدون توافق آن دولت، هیچ دلاری وارد غزه نخواهد شد. اسرائیل توانست پشتیبانی خانم بنیتا فرر والدنر، کمیسر اتحادیه اروپا در امور خارجه را در این زمینه جلب کند. (۶). اما، از آنجایی که بدیل دیگری در غزه وجود ندارد، به احتمال زیاد بازسازی به کمک های بشردوستانه تقلیل یابد. در آنصورت همه شرایط برای از سرگیری تیراندازی بسوی اسرائیل مهیا خواهد بود. یعنی همان محاصره تحمیلی غزه که خود از دلایل اصلی درگیری اخیر بود.

این جنگ اوضاع منطقه را عمیقاً تغییر داده است اما نه در جهتی که رهبران اسرائیل در انتظارش بودند. این جنگ ابتدا انزوی تشکیلات خودگردان فلسطین را مورد تاکید قرار داد و جبهه مقاومتی را تقویت کرد که حول قطر - که خود بزرگترین پایگاه آمربها در منطقه است! - و سوریه تشکیل شده بود. در نشست دوحه [قطر] اتفاقی رخ داد که در آن ۱۲ کشور عربی (از جمله الجزایر، مراکش، لبنان و متحد آمریکا یعنی عراق) شرکت داشتند و سنگال به عنوان ریاست سازمان کنفرانس اسلامی، ترکیه، اندونزی، ونزولا و ایران نیز به آن پیوسته بودند. موریتانی روابط دیپلماتیک (نظیر ونزولا و بولیوی) و قطر روابط اقتصادی اش را با اسرائیل بحالت تعلیق در آورد.

چند روز بعد، در روزهای ۱۹ و ۲۰ ژانویه، کنفرانس سران عرب در کویت شاهد آشتی شکننده ای بود که تحت رهبری عربستان انجام گرفت که می خواست تصویرش را ترمیم کند قاهره و ریاض می خواستند که پاسخی به افکار عمومی به ستوه آمده عرب بدهند و در ضمن پیامی برای دولت جدید آمریکا درباره اضطرابی بودن یک راه حل برای درگیری فلسطین و اسرائیل بفرستند. از طرف دیگر، اینکه اسرائیل پیشنهاد همکار خاورمیانه ای خود حسنی مبارک را برای آتش بس نپذیرفت راه را برای آشتی هموار کرد. رئیس جمهوری مصر که از این امتناع اسرائیل و نیز از امضای قرارداد جداگانه آمریکا و اسرائیل برای مبارزه با ورود سلاح به غزه (و کنترل مرز آن با مصر) به شدت رنجیده بود، در سخنان خود لحنی سرسختانه به کار برد.

ترکیه متحد سنتی اسرائیل، موقعیت فزاینده اش را در صحنه منطقه ای تثبیت کرد. رجب اردوغان نخست وزیر ترکیه و نیز مبارک رئیس جمهوری مصر احساس کردند که مورد تحقیر اولمرت واقع شده اند. اولمرت که در روزهای ۲۲ و ۲۳ دسامبر از آنکارا دیدن کرده بود، کوچکتری مطلبی از نیت اسرائیل درباره غزه به نخست وزیر ترکیه نگفته بود. اردوغان در یک جلسه حزبی به همقطارانش گفته بود: در حالی که ما تلاش فراوانی برای صلح می کنیم، این تهاجم ضربه ای علیه صلح بود. (۷) نخست وزیر ترکیه ناراضی خود را از تعلیق میانجیگری اش میان اسرائیل و سوریه که به از سرگیری مذاکرات مستقیم میان این دو کشور منجر شده بود، بیان کرد. او یک روز پس از بمباران بناهای سازمان ملل متحد در غزه، خواستار تعلیق عضویت اسرائیل در این سازمان شد.

در جریان بحران، ترکیه روابط خود را با حماس بهتر کرده و امیدوار بود نقش میانجی میان این سازمان و تشکیلات خودگردان فلسطین ایفا کند.

تظاهرات چند میلیون نفری در شهرها و روستاهای ترکیه، اجماع ملی را در این زمینه به نمایش گذاشت.

ایران با گسترش متفکانش در جهان عرب و مسلمان، وزنه خود را سنگین تر می کند. گفتار رادیکال این کشور پژواک فزاینده ای در منطقه یافته و این کشور در مواجهه با دولت جدید آمریکا در موضعی قوی قرار دارد. با وجود این، حکومت تهران در طول بحران، خویشنداری بارزی از خود نشان داد و حتی آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی اعلام کرد که در این زمینه، دستان ما بسته است. (۸).

پرتاب چند راکت از لبنان به سوی اسرائیل، بخاطر احتمال گشایش جبهه جدیدی مایه هراس شد. گرچه چنین حادثه ای پدید نیامد، ولی میتوان این رخدادها را بمثابة هشدار تلقی کرد. بدین صورت که احتمال دارد ایران از راه های دیپلماتیک به دولت مصر فهمانده باشد که نابودی حماس را تمحل نخواهد کرد.

حکومت های کشورهای عرب نسبت به اعتراضات و خیابانی توده های عرب، با تحقیر برخورد کردند. نشانه های این تحقیر بی اعتنائی این دولت ها به نتیجه انتخابات دموکراتیک در ژانویه ۲۰۰۶ در فلسطین و پیروزی حماس بود. هنگامی که دولت عربستان سعودی با صدور بیانیته ای، در ۱۲ ژانویه، نسل کشی نژاد پرستانه، غزه را محکوم کردند، وزارت خانه های اروپایی شانه ها را بالا انداختند. آنان از وسعت ابعاد اعتراضات در جهان عرب و مسلمان از جمله در مصر (به رغم وجود وضعی شبیه به حکومت نظامی) یا افغانستان آگاهی ندارند. با وجود این، کدام دولت عربی میتواند در آینده صحبتی از صلح با اسرائیل بکند؟ پادشاه عربستان از طرح صلح ۲۰۰۲ اعراب نکوهش کرد. این طرح صلح کلی میان جهان عرب و اسرائیل در برابر ایجاد دولت فلسطین مستقل بر روی سرزمین های اشغال شده توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷، دیگر زمان درازای مسئله روز نخواهد بود. این تقارن تعمق برانگیز است که درست در روز ۱۸ ژانویه، هنگامی که اولین گروه از خبرنگاران غربی تصاویر غزه غمزده را می فرستادند، اولمرت نخست وزیر اسرائیل را بر پرده تلویزیون ها می دیدیم که در حضور رهبران شش کشور اروپایی و از جمله نیکولا سارکوزی از پشتیبانی فوق العاده آنان از دولت اسرائیل و نگرانی شان به خاطر امنیت کشور، اظهارخوشنودی می کرد. چنین پیداست که بیش از هر زمان دیگر، از سال ۱۹۶۷ تا کنون، موضعگیری اروپا و بویژه فرانسه بر سیاست اسرائیل منطبق شده است (به سرمقاله سرژ حلیمی در همین شماره نگاه کنید). با نگاهی به گذشته، می توان دید که ارتقای روابط میان اتحادیه اروپا و اسرائیل که در دسامبر ۲۰۰۸ تحقق یافت، بمثابة چراغ سبزی بود برای عملیات علیه غزه؛ بدون در نظر گرفتن تجاوزات اسرائیل، اتحادیه اروپا (از جمله فرانسه) از قدرت متجاوز حمایت خواهند کرد. (۹)

آیا فرانسه از قدرت اشغالگر پشتیبانی می کند؟

مبارزه با تروریسم اسلامگرا، رکن این اتحاد غرب در قامت جنگی صلیبی است. بخشی از جناح راست در سال های دهه ۱۹۸۰ توضیح می داد که دولت آپارتاید در آفریقای جنوبی، به خاطر ما با کمونیسم، اتحاد شوروی و کوبا می جنگد. البته آنان به پای جنون سیلیوی برلوسمونی [تحتس وزیر ایتالیا] نمی رسند که در بیت المقدس اظهار داشت: هنگامی که می شنوم بسوی اسرائیل راکت پرتاب شده، آن را مانند خطری می پندارم که ایتالیا و کل غرب را تهدید می کند (۱۰). و همچنین سخنان مدیر مجله اکسپرس (چاپ پاریس) که نوشته بود، ارتش اسرائیل از آرامش ما، دفاع می کند، (۱۱). سارکوزی بارها توضیح داده است که حماس مسئولیت سنگینی را در این جنگ بر دوش می کشد، زیرا او آتش بس را شکسته در حالی که حقیقت کاملا خلاف آن است. (به مقاله دروغ هر چه بزرگ تر... مراجعه کنید)

به رغم سفرهای متعدد رئیس جمهور پرچوش و خروش فرانسه، از اعتبار این کشور بسیار کاسته شده است. همان طوری که حملات بی سابقه مطبوعات عربی از جمله در کشورهای میانه رو گواه آن است. از این پس در این مناطق فرانسه را همقطار آمریکای جورج دبلیو بوش می دانند. روزنامه الوطن چاپ عربستان در ۱۱ ژانویه می نویسد: همه قدرت های بزرگ از جمله فرانسه از مواضع اسرائیل جانبداری کردند. در حالی که پیش از این، فرانسه نمونه توازن در قبال مسائل منطقه ای بود، و تصمیم پاریس برای مشارکت در مبارزه با قاچاق اسلحه در غزه تنها بمنزله عملیات حفاظت از یک قدرت اشغالگر محسوب می شود. زیرا تا کنون هیچکس از دولت اسرائیل نخواست است که از تسلیح خود دست بردارد...

عنوان هفته نامه انگلیسی ابزرور در شماره ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ چنین

جلب توجه می کند: جنگی بی هدف به شکست اخلاقی اسرائیل منجر شد. تهاجم به غزه در حقیقت به فروریختن اغلب مرزهای اخلاقی انجامید. یک اصطلاح عبری این وضع را خلاصه می کند که ترجمه آن چنین است: ارباب خل شده است. این جمله بصراحت توسط گیورا ایلاتد، یکی از مشاوران پیشین امنیت ملی اسرائیل بیان شد: اگر به غیرنظامیان ما حمله شود، ما بطور متناسب پاسخ نمی دهیم بلکه با تمام توانی که داریم چنان خسارتی وارد خواهیم داد که دشمن قبل از هر حمله ای دوبار فکر کند، (۱۲).

این تاکتیک در سال ۲۰۰۶ در لبنان پکار رفت که بر آن نام دکترین ضاحیه، (بنام محله ای از بیروت که مقر حزب الله قرار دارد) را نهاده بودند و به روشی متکی است که محله یا روستاهایی را که، تروریست ها، هنگام تیراندازی در آنجا بسر می برند، کاملاً ویران سازد.

اسرائیل از این پس با بی اعتنائی و تحقیر تلفات غیرنظامیان را بعهده می گیرد. مردخای الیاهو، خاخام بزرگ پیشین سفارد در نامه ای به ایهود اولمرت نخست وزیر در سال ۲۰۰۷ به او اطمینان خاطر می داد که هیچگونه ممنوعیت اخلاقی برای کشتن غیر نظامیان بدون تبعیض به هنگام حمله احتمالی به غزه جهت توقف پرتاب راکت وجود ندارد (۱۳). اشغال هرچه بیشتر طول بکشد، اشغالگر را به فساد بیشتری می کشاند. میتوان حدس زد که اگر در فرانسه، جنگ الجزایر چهل سال طول می کشید، وضع آزادی ها و قواعد اخلاقی به چه صورتی در میآمد.

حکومت آفریقای جنوبی، با اراده ای قوی تر از بسیاری از دولت ها، تجاوز اسرائیل به غزه را محکوم کرد. تجربه طولانی مبارزه علیه رژیم آپارتاید ماهیت دورونی گفتمان غرب را در مورد خشونت و تروریسم به رهبران کنگره ملی آفریقا آموخته است. نلسون ماندلا با اشاره به مذاکراتش با حکومت سفید پوست آفریقای جنوبی و درخواستش برای توقف خشونت ها می نویسد:

من پاسخ می دادم که دولت مسنول خشونت است، چراکه همیشه سرکوبگر است که شکل مبارزه را تحمیل می کند و نه سرکوب شده. اگر سرکوبگران خشونت بکار برند، هیچ راه دیگری پیش پای سرکوب شده نمی ماند جز پاسخ گونی با خشونت. در مورد ما، این روش شکلی از دفاع مشروع بود. (۱۴).

پاورقی ها:

- ۱ ♦ The New York Review of Books, 4-17 December 2008
- ۲ ♦ نقل قول از رشید خالدي، ان چه درباره غزه نمیدانید، نیویورک تایمز، شماره ۷ ژانویه ۲۰۰۹
- ۳ ♦ مصاحبه با روزنامه لوموند، ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹
- ۴ ♦ - aide humanitaire ♦ Gaza, Inter Mel Frykberg, Retour de Presse Service, 20 janvier 2009
- ۵ ♦ به سایت روزنامه اومانیته چاپ پاریس مراجعه کنید: www.humanite.fr
- ۶ ♦ بیانات نخست وزیر ترکیه در روز ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹
- ۷ ♦ روزنامه زمان امروز، چاپ آنکارا، (به انگلیسی)، شماره ۲۹ دسامبر ۲۰۰۸
- ۸ - به نقل از تریتا پاریس، در وب لاگ Trita Parsi, Israel, Gaza and Iran: Trapping Obama in imagined fault lines, The Huffington Post(blog), January 13, 2009
- ۹ - اتحادیه اروپا با توافق اسرائیل تصمیم گرفت در شرایط فعلی این ارتقای روابط را موقتاً معوق نگه دارد.
- ۱۰ ♦ روزنامه هارتس، نوزدهم ژانویه ۲۰۰۹
- ۱۱ ♦ کریستف باربیه christophe Barbier، مجله اکسپرس L'Express، پاریس، ۱۴ ژانویه ۲۰۰۹
- ۱۲ - به نقل از روزنامه اینترنشنال هرالد تریبون، چاپ پاریس، شماره ۲۰ ژانویه ۲۰۰۹
- ۱۳ ♦ به نقل از روزنامه، جروزالم پست، شماره ۳۰ مه ۲۰۰۷
- ۱۴ ♦ به نقل از کتاب تلمون ماندلا، راهی دراز بسوی آزادی، کتاب های جیبی (فرانسه)، پاریس صفحه ۶۴۷



گاهی خاتم احمدی خراسانی آن چنان نگاه زیبایی به برخی مفاهیم و کارکردها دارند که انسان را به تحسین وامی دارند. بسیار روشن است که این دیدگاه ناشی از تجربه های تلخ و سخت دوران گذشته و حال و حاصل تلاش ایشان برای روشنایی افکندن بر معادلات موجود در جامعه و یافتن راه حل برای بقا و پیش روی می باشد.

مقاله حاضر را تحت تأثیر خواندن مقاله ای با تیتر "پایان جنگ صلیبی "سمبل"ها در جنبش های اصلاح گرا" می نویسم و با این که بینش ایشان را نسبت به بسیاری از موارد مطروحه در مقاله می پسندم، جای برخی دیگر را در آن خالی دیدم و سعی می کنم، آن جا که حرفی برای نوشتن دارم، در این مقاله بیان کنم.

دنیایی دیگر!

لاله حسین پور

چه خوب است که فرصتی پیدا کنیم و راجع به سیاست حذف بگویم و بنویسیم. سیاستی که نه تنها بر تار و پود نظام موجود، بلکه بر تمام سازمان ها و گروه های سیاسی، اجتماعی، مدنی و حتی بر تار و پود نظام خانواده و بر تمام احاد جامعه، فرد و انسان حاکمیت می کند.

اگر با من نیستی، بر منی و باید بروی. اگر قدرت در دست من است، تو را با زور و جنگ، کشتار، اعدام و خفقان بیرون می فرستم. اگر قدرت در اختیارم هست، اما فضای موجود حکم می کند که از آن استفاده نکنم، و یا اگر قدرتی ندارم، پس تو را می گذارم و خودم می روم.

سیاست حذف، سیاست انشعاب، سیاست تکه تکه شدن، جدا شدن، یک دیگر را تحمل نکردن، سیاست توطئه، انگ زدن، خوب و بد کردن، خوب را به شقه شقه کردن، سیاست انحصاری کردن، حصار زدن به دور خود یا به دور دیگران، سیاست قهر کردن یا به قهر متوسل شدن، ساتسور، و..... می توان هم چنان به این لیست افزود، این سیاست آن چنان حاکم است که در هر جا و در هر رابطه ای خودنمایی می کند.

خیلی خوب است که این سیاست را بشکافیم و با تمامی نمود های آن بجنگیم. آن جاست که اگر توفیق دست داد، دیگر از همه صداهای نمی هراسیم و نه یک را به وضوح می شنویم. آن جاست که دیگر به یک صدا نیاز نداریم و یک رهنمود نمی خواهیم. سال ها از شکوفه دادن صداهای گل سخن گفتیم، برای تحقق این شکوفه دادن ها باید آن را آب یاری کنیم و این آب یاری تنها زمانی تحقق می یابد که صداهای صدای غوغا کنند. دیگر گذشت آن دوره ای که توده مردم را یک واحد تصور می کردیم که می بایست یک رهبر، یک فتوا و یک نوا، آن را به مقصدی از پیش تعیین شده ببرد.

اگر مردم انسان هایی هستند که قدرت تفکر، قدرت جهت یابی و قدرت تصمیم گیری دارند و می بایست داشته باشند، پس باید همه چیز را بشنوند. باید همه اطلاعات را داشته باشند و نه تنها بخشی از آن را. اگر برای شفافیت و علنی سازی کف می زنم، برای این است که به رسالت انسان ها، به تک تک آن ها ایمان دارم. انسان هایی که به علت خفه شدن، در میان حصار سنگی قرار گرفتن و به علت گرفتن گوش های شان، خاموش مانده اند، نسل در نسل!

چه خوب می شود که این گوش ها باز شوند، این درها گشوده شوند و این انسان ها با بازیافتن توانایی های خود، قدرت پرواز را بیابند. قرار بر این نیست که خود را زندانی زمین کنیم و از نمادهایی که همه و همه ساخته و پرداخته یک تاریخ زنجیر و اسارت هستند، استفاده بهینه کنیم. قرار بر این است که همه چیز را تغییر دهیم.

سوال بزرگ این است: آیا می خواهیم دنیایی دیگر داشته باشیم؟ یا همین دنیای حقیر با دست آوردهای کوتوله اش برای مان بس است؟ یا از سرمان هم زیاده تر است. پس بچسبیم به همین سمبل های موجود که وای، وای، همین را هم فردا از ما می گیرند.

پس پاهای مان را که می خواهیم روی زمین بگذاریم، آن چنان بر زمین بفشاریم که تا فوژک در خاک سمنت سفت شوند و دیگر پرواز را برای همیشه فراموش کنیم. چرا که آن بالا ها، همه چیز غیرقابل تصور است. همه چیز رویایی ست دست نیافتنی. آرمان هایی برای شعر گفتن و نه مبارزه کردن!

پس چه شدند آن اراده های مان برای تغییر. چه را می خواهیم تغییر دهیم؟ اگر ارزش ها، نمادها و چهارچوب موجود برای مان کافی ست، برای چه می جنگیم؟ اگر جنگ، نه! برای چه کنش می کنیم؟

اگر می خواهیم همین نمادها، سمبل ها و نظام حاکم بر جامعه را تصاحب کنیم، پس فرق مان با آن سازمان هایی که در پی کسب قدرت هستند و شعار تغییر قدرت را با تصاحب آن یکی می بینند، چیست؟

حال اگر سیاست حذف را به کناری بگذاریم، که باید بگذاریم، آیا می توانیم ادعا کنیم که زندگی عادلانه و مسالمت آمیزی خواهیم داشت؟

آیا نباید با همین سیاست حذف جنگید؟ آیا نباید سیاست حذف را حذف کرد؟ اگر "بد" و "خوب" وجود ندارند (یا بهتر است بگوییم نباید وجود داشته باشند) و اگر فرار است همه با هم به رغم تفاوت های فکری، عقیدتی، مذهبی، قومی، جنسیتی در کنار هم هم زیستی داشته باشند، آیا عدالت رعایت شده است؟

اما وقتی به این تفاوت ها که در کنار هم ردیف شده اند، می نگریم، می بینیم جای یک تفاوت عظیم خالی مانده است. با تفاوت طبقاتی چه کنیم؟ آیا می توانیم ادعا کنیم که با نادیده گرفتن این تفاوت نیز، می توانیم عادلانه کنار هم زندگی کنیم؟

ببینید، بحث بر سر این نیست که یک خانواده در خانه اجاره ای زندگی می کند و خانواده دیگر خانه اش را صاحب شده است. بحث بر سر تفاوتی ست که هر لحظه فاصله دهشتناک تری با یک دیگر پیدا کرده و سر به فلک کشیده است. بحث بر سر تفاوت میان پول های انباشته ای ست که از حساب بانکی چند نفر سرازیر شده و جیب های سوراخ سوراخ خانواده هایی ست که در نهایت چاره ای جز خودکشی جمعی ندارند.

چطور می توان بانادیده گرفتن این تفاوت، مسالمت آمیز در کنار هم زیست؟ چطور می توان تفاوت ها را در جامعه جست، کنار هم نوشت و چنین تفاوتی را که نه تنها در کشورما، بلکه در سراسر جهان نقش تکان دهنده خود را ایفا می کند، فراموش کرد.

سوال مهم تر این است که آیا اصلا می توان این تفاوت ها را از هم جدا کرد؟ آیا این تفاوت ها که باعث کشتار، جنگ، قهر، زندان، اعدام و نفرت انسان ها از یک دیگر شده است، همان تبعیض هایی نیستند که در سراسر زندگی اجتماعی انسان ها در تاریخ، نقش بازی کرده اند؟ تبعیض هایی که همراه با هم زاده شده، یک رشته آن ها را به هم وصل کرده و می بایست با هم نیز نابود شوند؟ آیا با وجود این تبعیض ها می توان به طور مسالمت آمیز و عادلانه در کنار هم زندگی کرد، یا تنها با نابودی آنان است که آشتی و تفاهم زاده می شود؟

آیا ما زنان می توانیم تبعیض جنسیتی را که نه تنها بر نظام و نمادهای حاکم، بلکه در رفتار تک تک خود ما زن ها نیز غلبه دارد، فراموش کرده یا نادیده بگیریم؟ آیا آن زن که نه تنها از تبعیض جنسی بلکه از تبعیض قومی نیز رنج می برد، می تواند تا ریشه کن شدن این تبعیض ها، خواب آرامی داشته باشد و آن زن دیگر که نه تنها بار این دو تبعیض را بر دوش می کشد، بلکه شیره اش با تبعیض طبقاتی دوشیده می شود، چه باید بکند؟

این رشته را می توان هم چنان ادامه داد. انسان هایی که زیر بار این تبعیض ها کمر خم کرده و با استخوان های شکسته، می روند. می روند تا شاید روزی این بار را به تاریخ سپرده و کمر راست کنند.

دمکراسی هدف من نیز هست. اما دمکراسی وقتی تحقق می یابد که کلیه تبعیض ها محو شده باشند. دمکراسی همراه با تبعیض، دیگر دمکراسی نیست.

اگر منظور از دمکراسی، انتخابات آزاد، دولت های چند حزبی و آزادی بیان و غیره است، طبیعی ست که هم راه با تبعیض نیز می توان به چنین دمکراسی ای دست یافت. سیستمی که در بسیاری از کشورهای جهان حاکم است. کشورهایی که فقر در آن ها بیداد می کند، زنان در نقش فرودست بودن غرق شده اند و نژاد "برتر"، حرف "بهرتر" را می زند.

چگونه می توانیم در ایران با سیستم تک حزبی و یا بهتر بگوییم تک فتوا، با تصاحب نمادهای حاکم که تجسم بربریت و اسارت و تبعیض هستند، دمکراسی را حاکم کنیم؟ آیا برایمان کافی است که در چنین نماد حاکمی، ارت زن و مرد را برابر کنیم؟

باور کنید که برای آن نیز می جنگم، اما این برابری یک قطره آب است در مقابل اقیانوس دمکراسی!

برای حاکمیت دمکراسی، اول باید تغییر دهیم. همه چیز را. برای تغییر نه تنها به ذره بین نیاز داریم و باید از پیرامون خودمان آغاز کنیم، بلکه به یک عینک دوربین نیز محتاجیم. برای تغییر به بال هایی نیاز داریم که به اندازه کافی گشوده شوند، که وقتی بر روی زمین دانه نک می زنیم، هر لحظه با گشودن بال های مان بتوانیم به پرواز دراییم.

انقلاب؟ اگر هم چنان جنبش هایی هستند که خود را انقلابی یا انقلابی تر می دانند و یا جنبش هایی که خود را اصلاح گرا و در نتیجه خود را غیرانقلابی می نامند، می توان ادعا کرد که این ها خود را در غالب کلمات و مفاهیم بسته بندی کرده و حاضر نیستند واقعیت را در جامعه ببینند.

بقیه در صفحه 16:

* دیدگاه *

بحثی درباره ی مبانی دموکراسی مشارکتی (قسمت چهاردهم)

اسماعیل سپهر

تعمیم دموکراسی از حوزه سیاست به حوزه اقتصاد

در دموکراسی مشارکتی حق مردم در اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش به حوزه سیاست محدود نیست. مشارکت جدی آحاد مردم در نحوه ساماندهی و مدیریت محل کار خویش و مداخلت جدی در ساماندهی حوزه اقتصاد، عرصه مهم دیگری از اعمال حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در دموکراسی مشارکتی است.

دموکراسی در معنای فربه آن با مداخلت جدی و گسترده مردم در تمامی حوزه های زندگی اجتماعی متناظر است. در این میان نحوه ساماندهی و مدیریت محل کار، چه به لحاظ نقش آن در شکل دادن به زندگی اجتماعی فرد و چه به لحاظ ابعاد تاثیر گذاری مادی، روحی و روانی آن بر زندگی افراد از اهمیت شایان و غیرقابل انکاری برخوردار است. تا آنجا که به آحاد مردم به عنوان فرد مربوط میشود نیز، اهمیت سیاست و اشتیاق به مداخلت در تصمیم گیریهای سیاسی بیش از هر چیز از نقش و تاثیر سیاست بر تعیین وضعیت معیشتی اقشار و طبقات مختلف اجتماعی و از نقش آن در تعیین نحوه ساماندهی حوزه های کار و فعالیت اقتصادی سرچشمه میگردد. برای آحاد مردم، اهمیت سیاست بیش از هر چیز در تعیین اشکال و حدود مالکیت، در تعریف حقوق کارگر و کارفرما و نحوه تنظیم روابط کاری، در تعیین ساعات کار هفتگی و سطح دستمزدها و بطور خلاصه در تعیین نحوه رابطه فرد با محیط کار و محصول کار خویش است که معنا مییابد.

محل کار ملموس ترین و مهمترین عرصه ابراز وجود اجتماعی فرد است. اگر تمکین به حق فرد در تعیین سرنوشت خود و بر سمیت شناختن حق انتخاب سیاسی وی امری مسجل و غیر مشروط باشد (یعنی به تائید و تضمین استبدادی نخبگان و صاحبان ثروت و قدرت بر نهادهای قدرت سیاسی مشروط و محدود نباشد) مهیا کردن شرایط لازم برای مشارکت افراد در ساماندهی امور محل کار خود (به موازات مداخلت در امور مربوط به محل زندگی) و رفع از خود بیگانگی انسان در محیط کار بی تردید گام اول در راه تحقق عملی حاکمیت فرد بر سرنوشت خویش است. مشارکت در ساماندهی امور مربوط به محل کار (در کنار امور مربوط به محل زندگی) عاجل ترین اقدام در راستای رهایی فرد از زندان از خود بیگانگی و عملی ترین و مناسب ترین عرصه برای اعمال حاکمیت بی واسطه فرد بر سرنوشت خویش است. توده وسیع مردم با تجربه اندوزی از قدرت ورزی بی واسطه در محل کار و زندگی است که از تواناییها و قابلیت های لازم برای قدرت ورزی در سطوح عالی نهادهای قدرتی برخوردار میگردد. در فقدان شرایط لازم برای قدرت ورزی در محیط کار و زندگی، بخش بزرگی از مردم از مهمترین و طبیعی ترین وسیله آموزشی برای کسب تواناییها و قابلیت های لازم جهت ایفاء نقش موثر و جدی در عرصه های مختلف حیات سیاسی محروم خواهند شد. چنین محرومیتی در عین حال زمینه را جهت دستکاری (manipulation) در اراده آحاد مردم و تسلط نخبگان و صاحبان ثروت و قدرت بر مهمترین اهرمهای سیاسی - قدرتی فراهم خواهد آورد.

اعطاء حق انتخاب رنيسجمهور، نمایندگان پارلمان و نمایندگان نهادهای نمایندگی دیگر به مردم و انکار حق آنها در ایفاء نقش جدی در نحوه ساماندهی و مدیریت محل کار خود جلوه بارزی از محدودیت و کوچکی چینه دموکراسی در شکل لیبرالی آنست. در لیبرال دموکراسی حاکمیت افراد بر سرنوشت خود در جایی بر سمیت شناخته میشود که ادامه سیادت نخبگان و صاحبان ثروت و قدرت بر نهادهای قدرتی و امکان دستکاری و جهت بخشی به اراده توده مردم چندان دشوار و غیرممکن ننماید. در ساماندهی و تصمیم گیری پیرامون مسائل مربوط به محل کار، اما افراد اساساً به شناخت و تجربه فردی خود اتکاء دارند و چندان راحت تسلیم اراده و خواست صاحبان ثروت و قدرت نخواهند شد. در سیاست گذاریها و تصمیم گیریهایی در این سطح، اهرمهای تبلیغاتی از نقش تعیین کننده برخوردار نبوده و دستکاری اراده و آراء افراد برای یک دوره طولانی، اگر نه غیرممکن که بسیار دور از انتظار می نماید.

- مکانیزمهای عملی برای ایجاد دموکراسی اقتصادی

اثبات اهمیت و ضرورت تعمیم دموکراسی از عرصه سیاسی به عرصه اقتصاد و پذیرش حق افراد در مشارکت جدی در ساماندهی و مدیریت محل کار خود، در سطح تئوریک و در عرصه جدل شاید چندان دشوار

نباشد. برخی از مخالفین تعمیم دموکراسی از حوزه سیاسی به حوزه اقتصاد نیز آشکارا و مستقیماً حق مشارکت افراد در ساماندهی امور مربوط به محل کارشان و دخالت آنها در سیاست گذاری های کلان اقتصادی را مورد سؤال قرار نمی دهند. در حقیقت تعیین حد و مرز این مشارکت در حوزه های خرد و کلان اقتصاد و چگونگی تحقق عملی چنین مشارکتی است که بیشتر مورد بحث و دعوا ست.

پیش از این در بحث پیرامون حدود آزادی در دموکراسی مشارکتی خاطر نشان کردم که هر چند باور به آزادی در مفهوم فربه و تعهد به بسط آزادی در شکل ایجابی و مثبت به نحو اجتناب ناپذیری راه را بر ایجاد برابری اجتماعی - اقتصادی خواهد گشود، و هر چند وجود نابرابری ماتی عمده در برابر بسط آزادی است، اما برابری بیشتر همیشه ارمغان آور آزادی بیشتر نیست. در این میان آزادی بیشتر نیز با رفع برخی از مهمترین موانع پیش رو، تنها ایجاد و بسط برابری را در محدوده انتخاب واقعی مردم قرار می دهد.

دموکراسی اقتصادی، اما شاید بسی بیش از آزادی با مفهوم برابری و بطور مشخص با برابری اجتماعی - اقتصادی تداقی شود. در این راستا برخی حتی دموکراسی سیاسی را با برابری سیاسی و دموکراسی اقتصادی را با برابری اقتصادی مترادف گرفته و برای دموکراسی اقتصادی معنای دیگری جز برابری قائل نیستند. حقیقت، اما آنست که به رغم ارتباط تنگاتنگ و بنیادی دو مفهوم، اقدام به ایجاد دموکراسی اقتصادی را نمی توان به سادگی به ایجاد برابری اجتماعی - اقتصادی تقلیل داد.

تصور دموکراسی اقتصادی به عنوان برابری اقتصادی و پذیرش حق برابر و مساوی همه افراد در ساماندهی و مدیریت تام و تمام واحدهای اقتصادی محل کار خود بی تردید جز ساده کردن صورت مسئله و در غلتیدن در دام ساده اندیشی، عوام گرایی و پوپولیسم نتیجه ای در بر نخواهد داشت. دموکراسی چه در شکل سیاسی و چه در شکل اقتصادی آن اساساً و به وجه غالب ناظر است بر اعمال اراده جمعی (و نه فردی) افراد. بنابراین نه قدرت سیاسی را میتوان بشکل کاملاً برابر بین تمامی آحاد جامعه تقسیم کرد و نه قدرت اقتصادی را.

در رابطه با قدرت سیاسی، به رغم تعهد و بهره مندی از همه ظرفیت ها و راه گشاییهای دموکراسی مستقیم در ندیای مدرن، تعهد به حق سیاسی برابر برای همه شهروندان و تضمین مشارکت جدی و گسترده آحاد مردم در هدایت و اداره سیاسی جامعه همچنان و به نحو اجتناب ناپذیری متناظر است با بکارگیری مجموعه ای از مکانیزمهای مبتنی بر دموکراسی نمایندگی. در این چهارچوب حتی به رغم وجود مؤثرترین ابزارها و مکانیزم ها جهت تمرکز زدایی هر چه بیشتر از قدرت سیاسی و سهم کردن هر چه بیشتر آحاد مردم در قدرت سیاسی (حتی آنگونه که در دموکراسی مشارکتی می توان سراغ گرفت) برابری قدرتی آحاد مردم حداقل برای یک دوره تاریخی طولانی به برابری کامل و همه جانبه ای فرا نخواهد روئید. هم از اینرو است که در چهارچوب دموکراسی مشارکتی نیز تلاش برای گسترش کمی و کیفی مرزهای مشارکت سیاسی آحاد مردم در قدرت سیاسی را، باید کم و بیش تلاشی دانمی و همیشگی تلقی کرد.

در مقایسه با دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی اما تصویر بسیار پیچیده تری از برابری را بنمایش میگذارد. من برآیم که تحقق عملی اراده جمعی یک جامعه در عرصه ساماندهی اقتصاد خرد و کلان، در یک روند طولانی به نحو اجتناب ناپذیری بسوی ایجاد برابری اقتصادی، و تا حدود بسیار برابری قدرتی در ساماندهی و هدایت عرصه خرد و کلان اقتصاد سیر خواهد کرد. با این حال آشکار است که اقدام به ایجاد برابری اقتصادی در هر سطح و در هر عرصه های و اقدام به ایجاد بلادرنگ نوعی از مدیریت اقتصادی که در آن همه افراد کما و بیش از نقش مدیریتی یکسانی در ساماندهی عرصه های خرد و کلان اقتصاد برخوردار باشند نه ضرورتاً ممکن و مطلوب و نه حتماً مورد تأیید اکثریت آحاد مردم است.

برخوردار کردن شاغلین همه موسسات و واحدهای اقتصادی از حق برابر برای انتخاب نوع مالکیت و مدیریت تام و تمام این موسسات و واحدهای اقتصادی، شاید به نوعی برابری اقتصادی در چهارچوب هر واحد اقتصادی جامه عمل ببوشاند. با اعطاء چنین حقی به افراد شاغل در این واحدها، شاید پذیرش نوعی از مالکیت جمعی و ایجاد نوعی برابری اقتصادی در چهارچوب هر واحد اقتصادی به انتخاب اول آحاد جامعه تبدیل شود. اعطاء چنین حقی به افراد شاغل در هر موسسه و واحد اقتصادی، اما از جهات مختلف با چالش مواجه شده و دیر یا زود با مقاومت و مخالفت مردم روبرو خواهد شد.

واگذاری تمامی حق و حقوق ناشی از مالکیت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی به افراد شاغل در این موسسات و واحدهای اقتصادی

اگر چه ظاهراً دمکراتیک و برابر طلبانه جلوه می کند، اما نه اقدامی در راستای تعهد به اصول پایه ای تاسیس دمکراسی (و از جمله مبادی و اصول پایه ای تاسیس دمکراسی اقتصادی) است و نه اقدامی در مسیر ایجاد جامعه ای مبتنی بر اصول برابری و برخوردار از رفاه و توازن اقتصادی.

جدای از افراد شاغل در یک واحد اقتصادی، بسیاری از افراد دیگر، چه به عنوان مصرف کننده تولیدات و خدمات این واحد اقتصادی، چه به عنوان افراد ساکن در محل استقرار این واحد اقتصادی، چه به عنوان افراد شاغل در واحدهای اقتصادی مشابه و چه به عنوان بازیگران و کنش گران اقتصادی در یک واحد جغرافیایی (اعم از شهر، استان و یا کشور) بطور مستقیم و غیرمستقیم از تصمیمات و سیاست گذاریهای اتخاذ شده در این واحد اقتصادی متأثر میشوند. تعمیم دمکراسی از حوزه سیاسی به حیطه اقتصادی مستلزم بکارگیری نوعی از سیستم تصمیم گیری و بهره مندی از مکانیزم هایی است که به همه افراد ذی نفع در این تصمیم گیری ها امکان دهد به نسبت درجه تاثیر پذیری از این تصمیم گیری ها، کم و بیش در آنها سهیم باشند. به این اعتبار واگذاری تمامی حق و حقوق ناشی از مالکیت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی به شاغلین واحدهای اقتصادی مزبور متضمن تعهد به اصول پایه ای دمکراسی فریه و گسترده و اصول پایه ای دمکراسی اقتصادی نیست.

با واگذاری تمامی حق و حقوق ناشی از مالکیت واحدهای اقتصادی به افراد شاغل در هر واحد اقتصادی شاید پذیرش نوعی از مالکیت جمعی - توانی و ایجاد نوعی از برابری اقتصادی در چهارچوب هر واحد اقتصادی به انتخاب توده وسیعی از نیروی کار و زحمت تبدیل شود. ایجاد برابری اقتصادی در چهارچوب هر واحد اقتصادی، اما به دلیل نابرابری حاصل از کارکرد اقتصادی واحدهای اقتصادی مختلف ضرورتاً برابری اقتصادی آحاد جامعه و رضایتمندی عمومی را نیز بدنبال نخواهد داشت. مشکل بزرگتر در رابطه با واگذاری حق و حقوق ناشی از مالکیت موسسات و واحدهای اقتصادی به شاغلین موسسات و واحدهای اقتصادی مزبور، اما به امر برنامه ریزی هدفمند اقتصادی و مدیریت آگاهانه اقتصاد مربوط می شود. با واگذاری حق و حقوق ناشی از مالکیت واحدهای اقتصادی به افراد شاغل در هر واحد اقتصادی، شاید مالکیت خصوصی با شکلی از مالکیت جمعی - تعاونی جایگزین شود. چنین شکلی از مالکیت جمعی - تعاونی، اما اگر صرفاً به معنای واگذاری اختیارات سرمایه داران و صاحبان خصوصی موسسات و واحدهای اقتصادی به شاغلین این موسسات و واحدهای اقتصادی باشد، از نقطه نظر برنامه ریزی آگاهانه اقتصادی و اجتناب از بروز بحران های دوره ای سرمایه داری، ضرورتاً شرایط بهتری از نظام سرمایه داری را در چشم انداز قرار نمی دهد. در چنین نظام اقتصادی نیز بروز هرج و مرج اقتصادی و مواجه با ازدیاد تولید به همان اندازه محتمل است که در نظام سرمایه داری.

بعلاوه، الزامات و مقتضیات دست یابی به اقتصادی پویا و بالنده و حرکت پر شتاب در راستای فقر زدایی و ایجاد رفاه اقتصادی نیز ضرورتاً ن با لغو دفعتی و بلادرنگ مالکیت خصوصی در همه سطوح و در همه عرصه های اقتصادی و ایجاد شکلی از برابری اقتصادی متناظر نیست. برای دست یابی به حد متعارفی از رشد اقتصادی، اشتغال زایی بالا و تامین رضایت مندی عمومی مردم، شاید در دوره های معینی حفظ مالکیت خصوصی در سطوح و در حوزه های معینی از اقتصاد و پذیرش حدی از نابرابری اقتصادی در این و یا آن عرصه و حوزه از اقتصاد، اجتناب ناپذیر باشد. با واگذاری تمامی حق و حقوق ناشی از مالکیت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی به شاغلین موسسات و واحدهای اقتصادی مزبور، اما امکان سیاست گذاری کلان در رابطه با حفظ، الغاء و احیاء اشکال مختلف مالکیت در عرصه ها و حوزه های مختلف اقتصاد منافی می گردد. اگر در چهارچوب واحدهای اقتصادی اختیار تصمیم گیری و سیاست گذاری بطور تام و تمام به شاغلین این واحد واگذار شود، اکثریت شاغلین این واحدها با حرکت از منافع فردی و کوتاه مدت خود ممکن است به ایجاد نوعی از برابری اقتصادی در چهارچوب این واحدهای اقتصادی حکم داده و راه را بر اعمال هر گونه سیاست گذاری کلان در رابطه با تعیین حدود کارکرد هر یک از اشکال مالکیت در هر عرصه اقتصادی ببندند.

بنابراین نه تعهد و تقید به اصول پایه ای تاسیس دمکراسی، نه تعهد و پایبندی به ایجاد برابری اقتصادی، نه اجتناب از هرج و مرج اقتصادی و دست یابی به سطحی از رشد اقتصادی که شرایط را برای ایجاد حد متعارفی از رفاه اقتصادی ممکن سازد، واگذاری تمامی حق و حقوق ناشی از مالکیت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی به شاغلین این موسسات و واحدهای اقتصادی - و در واقع ایجاد نوعی از برابری

اقتصادی بدوی و غیر کارآمد - را توجه نمی کند. این امر، اما به هیچ وجه ضرورت اقدام به ایجاد دمکراسی اقتصادی و تلاش جدی برای تامین و تضمین مدخلیت و مشارکت موثر نیروی کار و زحمت در هدایت و ساماندهی اقتصاد خرد و کلان را مورد سوال قرار نمی دهد. چه اینکه دمکراسی اقتصادی نه بر ایجاد نوعی برابری خطی و بدوی در عرصه اقتصاد که به تلاش برای ایجاد برابری قدرتی بیشتر در امر ساماندهی عرصه های خرد و کلان اقتصاد نظر دارد.

- مفهوم واقعی دمکراسی اقتصادی

دموکراسی اقتصادی یا تعمیم دموکراسی به حوزه اقتصاد اگرچه راه را بر ایجاد برابری اقتصادی می گشاید، اما ضرورتاً با ایجاد برابری اقتصادی مترادف نیست. دموکراسی در عرصه اقتصاد ناظر است بر اعمال اراده واقعی مردم و بویژه آحاد نیروی کار و زحمت در مدیریت و ساماندهی حوزه های خرد و کلان اقتصاد؛ چه مستقیم از طریق مشارکت در ساماندهی و مدیریت واحد اقتصادی محل کار خود و چه غیرمستقیم از طریق مدخلیت در سیاست گذاریهای کلان اقتصادی توسط نهادهای نمایندگی عمومی مردم و نهادهای سیاسی - قدرتی خود ویژه کارگران و زحمتکشان. در این تعریف دمکراسی اقتصادی با دو نوع از مدخلیت و مشارکت مردم و نیروی کار و زحمت در ساماندهی امر اقتصاد تداعی می شود. مشارکت در ساماندهی امور مربوط به محل کار و مدخلیت و مشارکت در امر ساماندهی و برنامه ریزی اقتصاد کلان.

بنابراین هم بدست دادن اشکالی از نهادهای خود مدیریتی و خود گردان برای تامین مشارکت و مدخلیت وسیع نیروی کار و زحمت در ساماندهی و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی مختلف و هم ترسیم مشخصه های عمومی ارگان ها و نهادهای سیاسی - قدرتی که در عرصه برنامه ریزی و سیاست گذاری های کلان و دراز مدت تجسم بخش اعمال اراده واقعی توده وسیع مردم (و در مرکز آن نیروی کار و زحمت) در عرصه اقتصاد کلان باشند، از اهمیت برابر و تعیین کننده ای برخوردار است. در این راستا بویژه ترسیم تعادل قدرتی مناسبی از قدرت و اختیار نهادهای خود مدیریتی در هدایت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی و حوزه اختیار و قدرت نهادهای متولی ساماندهی اقتصاد کلان حائز اهمیت بسیار است. چنین تعادل قدرتی نه باید بر منافع جمعی و درازمدت طبقه و ملاحظات عمومی مربوط به منافع عمومی و درازمدت کل جامعه چشم ببوید و نه مدخلیت مستقیم و موثر آحاد طبقه در هدایت و مدیریت موسسات و واحدهای اقتصادی محل کار خود را در سایه قرار دهد. در همین حال ترسیم حدود قدرت و اختیار نهادهای سیاسی - قدرتی عمومی (شوراهای و نهادهای قدرتی مبتنی بر محل زیست) و نهادهای سیاسی - قدرتی خود ویژه کارگران و زحمتکشان (شوراهای و نهادهای قدرتی مبتنی بر محل کار) در ساماندهی و مدیریت اقتصاد کلان از اهمیت بسیار برخوردار است. من بعد تر ضمن بحث پیرامون اشکال احتمالی نهادهای سیاسی - قدرتی کارگران و زحمتکشان (شوراهای و نهادهای قدرتی خود ویژه کارگران و زحمتکشان که از نقش برجسته و تعیین کننده ای در مدیریت اقتصاد کلان برخوردارند) ضرورت ایجاد چنین نهادهای قدرتی و اهمیت این نهادها در ایجاد و استحکام دمکراسی اقتصادی را مورد کنکاش و واریسی قرار خواهیم داد.

.....

بقیه: دنیایی دیگر!

یک جنبش اجتماعی، وقتی به رسالت خود عمل کرده است که بخواهد دگم ها را بشکند، بخواهد سد هایی را از میان بردارد، تبعیض را نابود کند و بخواهد پیش برود. چنین جنبشی چه نخواهیم، چه نخواهیم انقلابی است. انقلاب را نمی توان و نباید الزاماً با خشونت، جنگ، تصاحب دولت، هژمونی و غیره تعریف کرد. مفاهیمی که تا دیروز به انقلاب نسبت داده می شد، امروز باید تدقیق شوند. از انقلاب نترسیم. انقلاب می خواهد اصلاح کند، تغییر دهد، از رنج انسان ها بکاهد و زندگی را زیباتر کند و برای رسیدن به این هدف، مجبور است موانع را از میان راه خود بردارد. انقلاب می گوشت تا انسان ها بتوانند بدون تبعیض، با مسالمت و عادلانه کنار هم زندگی کنند. انقلاب می خواهد صلح کند، آشتی پرورش دهد، می خواهد عشق بنا کند و تمایز را بزدايد. برای متحقق کردن آن می بایست در مفاهیم نیز انقلاب به وجود آید. می بایست ارزش ها باز تعریف شوند و می بایست همه چیز را با نگاهی دیگرنگریست. انقلاب، یعنی دگرگونه نگریستن، یعنی دگرگون کردن، یعنی تغییر برای برابری. دنیایی دیگر، بدون تبعیض!

.....